

داستان ظهور

زيبايي هاي ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

مجموعه آثار / ۲



فهرست

- ۸ ماه مکه به سوی کعبه می آید.
- ۱۲ سید محمد شهید می شود.
- ۱۶ خانه آباد کجاست؟
- ۲۰ سیصد و سیزده نفر از راه می رسند.
- ۲۴ پرچمی که سخن می گوید.
- ۲۹ شمشیری که کوه را متلاشی می کند.
- ۳۳ کنار کعبه چه خبر است؟
- ۳۵ صدای شیطان به گوش می رسد.
- ۳۷ لشکری که در دل زمین فرو می رود.
- ۴۱ لشکر ده هزار نفری می آید.
- ۴۳ شیران بیشه ایمان می آیند.
- ۴۵ لباس ضد آتش و عصای شگفت انگیز.
- ۴۹ هزاران فرشته به کمک آمده اند.
- ۵۲ آنانی که بار دیگر زنده شده اند.
- ۵۴ شعار لشکر امام زمان چیست؟
- ۵۷ بانوانی که پرستاری می کنند.

- آن سنگ بزرگ را بیاورید! ۵۹
- لشکر به سوی مکه باز می‌گردد ۶۱
- انتقام از دشمنان مهتاب ۶۳
- پیش به سوی کوفه ۶۵
- سفیانی توبه می‌کند ۶۸
- جنگ سختی در پیش است ۷۱
- حرکت به سوی فلسطین ۷۴
- بازگشت به کوفه ۷۹
- بهشت روی زمین ۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یار ما سفر کرده بود، من منتظر بودم، تو منتظر بودی، او هم منتظر!
همه در انتظار آمدن بهار بودند و برای دیدن آن، لحظه‌شماری می‌کردند.
و من قلم در دست گرفتم؛ یک سال، در میان ده‌ها کتاب به دنبال گمشده
خود دویدم.

می‌خواستم آمدن او را برای تو به تصویر کشم؛ تصویری که از سخن امامان
معصوم علیهم‌السلام، برگرفته باشد، تصویری زیبا که تو را شیفته آمدنش کند.
و چنین بود که با مراجعه به بیش از صد کتاب، این متن را برای آماده کردم.
اکنون نوبت توست تا کتاب خودت را بخوانی و اشتیاق تو به آمدن
امام زمان علیه‌السلام بیشتر شود و بدانی که «داستان ظهور»، چقدر دل‌ها را امیدوار
می‌کند.

این کتاب را به همه همیاران مؤسسه اندیشه سبز شیعه، اهدا می‌کنم؛ زیرا به
همت آنان بود که ما توانستیم به هدف خود برسیم.

مهدی خدّامیان آرانی

قم، تیر ماه ۸۶

ماه مگه به سوی کعبه می آید

چرا این کتاب را در دست گرفته‌ای و با چه انگیزه‌ای این کتاب را مطالعه می‌کنی؟

هیچ می‌دانی من می‌خواهم تو را به سفری دور و دراز ببرم؟
همسفر خوب من! از تو می‌خواهم تا همراه من به آینده بیایی! آینده‌ای که دیدنش آرزوی همه است.

من تو را به روزگاری می‌برم که قرار است امام زمان در آن ظهور کند؛ آری، سخن من در مورد روزگار ظهور است.

من می‌خواهم حوادث آن روزگار را برایت بگویم. آیا آماده هستی؟
حتماً بارها شنیده‌ای که وعده خدا بسیار نزدیک است. پس برخیز و همراه من به مگه بیا...

امروز، بیستم «ذی‌الحجه» است.

من و تو الآن در شهر مگه، کنار کعبه هستیم. بیست روز دیگر تا ظهور باقی

مانده است. امام زمان روز دهم «مُحَرَّم» کنار کعبه ظهور می‌کند.^۱
 نگاه کن! ببین که کعبه چقدر زیبا، جلوه‌نمایی می‌کند!
 آیا موافقی با هم طوافی گرد کعبه بنماییم؟
 به راستی چرا «مسجدالحرام» این قدر خلوت است؟!
 شنیده بودم که خانه خدا بسیار شلوغ است و هیچ وقت دور خانه خدا خلوت
 نمی‌شود.

چرا امروز اینجا این قدر خلوت است؟
 آیا عشق و علاقه مردم به کعبه کم شده است؟
 مکه حرم امن خدا است؛ اما امروز سپاهیان «سُفیانی» این شهر را محاصره
 کرده‌اند و به همین علت است که شهر این قدر خلوت است.^۲
 همسفرم! آیا «سُفیانی» را می‌شناسی؟
 آیا می‌خواهی کمی درباره او برایت سخن بگویم؟
 «سُفیانی» یکی از دشمنان امام زمان است و قیام او از علامت‌های ظهور
 معرفی شده است.^۳

تقریباً پنج ماه قبل، او در سوریه دست به کودتای نظامی زد و حکومت این
 کشور را به دست گرفت، سپس به عراق حمله کرد و شهر کوفه را به تصرف
 خود درآورد و در این شهر جنایات زیادی انجام داد و تعداد زیادی از شیعیان
 این شهر را قتل‌عام کرد.^۴

سُفیانی سپاهی را به مدینه فرستاد و توانست این شهر را هم تصرف کند.
 اکنون، سُفیانی در اندیشه تصرف شهر مکه است؛ زیرا شنیده است امام زمان
 در این شهر ظهور می‌کند.

او دستور داده تا تعدادی از سربازانش به مکه بروند و این شهر را محاصره کنند.

اکنون شهر مکه در تصرف سپاهیان سفیانی است.

سؤالی ذهن مرا به خود مشغول کرده است: امام زمان و یاران او چگونه این حلقه محاصره را خواهند شکست؟

سپاهیان سفیانی با دقت همه راه‌های ورودی شهر را کنترل می‌کنند.
آماده شو!

ما باید به بیرون شهر برویم، همان جایی که قرار است جوانی ماهرو وارد شهر شود.

آنجا را نگاه کن!

آیا آن جوان سی ساله را می‌بینی که به شکل و شمایل یک چوپان است؟
او در دست خود یک چوب‌دستی دارد و آرام آرام از میان سپاه سفیانی عبور می‌کند. خیلی عجیب است!

سپاه سفیانی که نمی‌گذارند هیچ‌کس وارد شهر شود، چرا مانع ورود این جوان نمی‌شوند؟

نمی‌دانم او را شناختی یا نه؟

جان من فدای او!

این جوان، همان مولای من و توست که به امر خدا به شکل یک چوپان، وارد شهر می‌شود.^۵

او از راه دوری آمده است. او از «یَمَن» به «مدینه» رفته و مدتی در شهر پیامبر منزل کرده است و با حمله سپاه سفیانی به مدینه، از آنجا خارج شده و

اکنون به مکه رسیده است.^۶

صورت نورانیش چون ماه شب چهارده می درخشد.^۷
به گونهٔ راستش نگاه کن! آن خال زیبا را می بینی که چون ستاره‌ای
می درخشد؟^۸

این جوان، فرزند پیامبر است و می آید تا دین جدّش را زنده کند...^۹
امام زمان وارد شهر می شود، و در کنار کوه‌های این شهر منزل می کند.
شهر مکه، شهر خدا و کعبه، محور خداپرستی است و چون هدف امام،
ریشه کن کردن کفر است، حرکت خود را از مکه شروع می کند.
هنوز تا زمان ظهور، فرصت باقی است. امام زودتر به مکه آمده است تا برای
انجام کارهای مقدماتی رسیدگی کند.

سید محمد شهید می شود

امروز، روز بیست و پنجم «ذی الحجّه» است. ما تا زمان ظهور، پانزده روز فرصت داریم.

همسفر خوبیم! آیا موافقی که با هم به اطراف کوه «ذی طُوئی» برویم؟^{۱۰} حتماً در دعای ندبه، این جمله را بسیار خوانده‌ای: «أَبْرَضُوْیْ أُمِّ غَیْرَهَا أُمِّ ذِی طُوئی». «طُوئی».

اکنون برخیز و با من به کوه «ذی طُوئی» بیا. وقتی از کعبه به سوی مدینه حرکت کنیم، حدود پنج کیلومتر که برویم به آن کوه می‌رسیم.

نگاه کن! ده نفر از یاران امام، در بالای این کوه جمع شده‌اند.^{۱۱} شاید بگویی: مگر امام سیصد و سیزده یار ندارد، پس چرا آنها فقط ده نفرند؟ این ده نفر یاران مخصوص او هستند که زودتر از همه خدمت امام رسیده‌اند؛ اما آن سیصد و سیزده نفر، حدود چهارده روز دیگر به مکه خواهند آمد. امام زمان بر فراز کوه ذی طُوئی ایستاده است و منتظر است تا خدا به او اجازه

ظهور بدهد. ۱۲

آیا می‌دانی آن عبایی که بر دوش امام زمان است، عبای پیامبر ﷺ می‌باشد؟

آن عمامهٔ زرد رنگی را که بر سر دارد، می‌بینی؟ این، همان عمامهٔ رسول خداست. ۱۳

گوش کن!

امام به یاران خود می‌گوید: «می‌خواهم یک نفر را به سوی مردم مکه بفرستم». ۱۴

این یک مأموریت مهم است.

چه کسی به عنوان نمایندهٔ امام به سوی مردم مکه خواهد رفت؟

اکنون امام یکی از پسر عموهای خود را برای این کار مهم انتخاب می‌کند. نام او «سید محمد» است. امام به او دستور می‌دهد که به سوی مردم مکه برود و پیامی را به آنها برساند.

آیا می‌خواهی این پیام را بشنوی؟

گوش کن! پیام امام این است: «من از خاندانی مهربان و از نسل پیامبر هستم و شما را به یاری دین خدا دعوت می‌کنم. ای مردم مکه، مرا یاری کنید». ۱۵
تو خود می‌دانی که امام زمان، نیازی به کمک مردم مکه ندارد؛ زیرا روزگار ظهور نزدیک است، و به زودی وعدهٔ خدا فرا می‌رسد و هزاران فرشته به یاری او می‌آیند.

پس چرا امام از مردم مکه تقاضای کمک می‌کند؟

امام آنان را دعوت می‌کند تا به راه راست هدایت شوند و در این صورت، در این شهر هیچ خونی ریخته نخواهد شد.

آری، او امام مهربانی‌هاست و برای همین با تمام صداقت، مردم مکه را به یاری دعوت می‌کند.

نگاه کن! سید محمد آماده حرکت شده و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجد؛ زیرا مأموریتی مهم به او داده شده است.

او با مولای خود و دیگر دوستانش خداحافظی می‌کند و به سمت مسجد الحرام رهسپار می‌شود.

من کمی نگران هستم، مردم مکه با این جوان چگونه برخورد خواهند کرد؟ ساعتی می‌گذرد، خبری از سید محمد نمی‌شود، کم‌کم به نگرانی من افزوده می‌شود،

خدایا! چرا سید محمد این قدر دیر کرد؟

و لحظاتی بعد یک نفر در حالی که خیلی پریشان است نزد امام می‌آید. او به امام خبر می‌دهد که سید محمد وارد مسجد الحرام شد و پیام شما را به مردم مکه رساند؛ اما مردم مکه به او حمله کردند و او را کنار کعبه شهید کردند.^{۱۶}

آخر به چه جرمی به قتل رسید؟

مگر این شهر، حرم امن الهی نیست؟ مگر حتی حیوانات هم اینجا در امن و امان نیستند؟

مگر نماینده امام چه گفت که مردم مکه چنین خروشیدند و او را مظلومانه

کشتند؟

او همان شهیدی است که در احادیث ما به عنوان «نفس زکیّه» از او نام برده شده است. حتماً می‌خواهی بدانی معنای آن چیست؟
نفس زکیّه یعنی: فردی بی‌گناه و پاک که مظلومانه کشته می‌شود.^{۱۷}

خانه آباد کجاست؟

اینجا مکه است، شب نهم «محرم»، شب تاسوعا.
جهان تشییع عزادار امام حسین علیه السلام و برادر با وفایش عباس علیه السلام است.
قرار است اجازه ظهور از طرف خداوند داده شود؛ اما این کار با تشریفات
خاصی صورت می‌گیرد.
با اجازه ظهور دیگر حکومت سیاهی‌ها غروب می‌کند و هنگام طلوع
روشنایی است.

امشب انتظار به سر می‌آید و خداوند فرمان ظهور را صادر می‌کند.
اگر چه ما هم اکنون در مکه و کنار خانه خدا هستیم؛ اما باید امشب سفری به
آسمان چهارم داشته باشیم.

مگر در آسمان چهارم چه خبر است؟ صبر کن، برایت می‌گوییم.

ما باید به کنار «بیت المعمور» برویم.

حتماً می‌گویی: «بیت المعمور» دیگر کجاست؟

همان طور که ما کعبه را به عنوان خانهٔ خدا می‌شناسیم و گرد آن طواف می‌کنیم، خداوند بالای این کعبه، در آسمان چهارم، خانه‌ای ساخته تا فرشتگان گرد آن طواف کنند.^{۱۸}

«بیت المعمور» به معنای «خانهٔ آباد» است و اجازهٔ ظهور امام زمان کنار این خانه صادر می‌شود و همهٔ دنیا آباد می‌شود. آری، در دوران غیبت، دنیا خراب و ویران است. وقتی که ظهور امام فرا برسد دنیا آباد می‌شود، برای همین، آبادی دنیا از کنار خانهٔ آباد (بیتُ المَعْمُور) آغاز می‌شود.

باید امشب با من به آسمان چهارم بیایی. حتماً می‌دانی که قرآن از آسمان‌های هفت‌گانه سخن گفته است. ما اکنون می‌خواهیم به طبقهٔ چهارم آن برویم.

خوب نگاه کن! چه می‌بینی؟ تمام پیامبران اینجا جمع شده‌اند. اینجا می‌توانی آدم و نوح و عیسی و موسی و ابراهیم علیهم‌السلام را ببینی.

گروهی از مؤمنان هم در اینجا هستند.

همه منتظرند و نگاهشان به سویی خیره شده است.

آن طرف را نگاه کن، چه می‌بینی؟

فرشتگان دارند چند منبر نورانی را به سوی «بیتُ المَعْمُور» می‌آورند.^{۱۹}

خوب دقت کن، آیا می‌توانی تعداد آن منبرها را بشماری؟

درست است، چهار منبر نورانی!

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام را نگاه کن که با

چه شکوهی به سوی این منبرها می‌روند و بالای آنها می‌نشینند.

چه شوری در میان این فرشتگان و انبیاء و مؤمنان برپا شده است...

در این هنگام، همه درهای آسمان باز می‌شوند.^{۲۰}
پیامبر می‌خواهد دعا کند و با خدای خویش نجوا کند. همه فرشتگان و
پیامبران نیز آماده‌اند تا با پیامبر اسلام هم‌نوا شوند.
گوش فرا بده تا تو هم سخن پیامبر را بشنوی!
پیامبر چنین عرضه می‌دارد: «بار خدایا! تو وعده دادی که بندگان خوبت را
فرمانروای زمین گردانی. لحظه عمل به آن وعده فرا رسیده است.»^{۲۱}
همه فرشتگان و پیامبران نیز همین سخن را زمزمه می‌کنند.
نگاه کن! پیامبر و حضرت علی و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در بالای آن
منبرها به سجده رفته‌اند.

آنان در سجده چنین می‌گویند: «بار خدایا! بر ستمکاران خشم گیر؛ زیرا
حریم تو شکسته شد. دوستانت کشته و بندگان خوبت ذلیل شدند.»^{۲۲}
همسفر خوبم! تو خوب می‌دانی که منظور آنها از این سخنان چیست.
وقتی که خانه وحی به آتش کشیده شد و دُرّ یگانه عصمت، فاطمه علیها‌السلام شهید
شد، همان روز، حریم خدا شکسته شد!
آن روزی که امام حسین علیه‌السلام با لب تشنه شهید شد، ذلت اهل ایمان شروع
شد.

و به راستی، پیامبر خوب می‌داند چگونه از خداوند اذن ظهور را بگیرد.
جالب است بدانی قبل از اینکه پیامبر بالای منبر برود، خداوند فرشته‌ای را
به آسمان دنیا می‌فرستد.^{۲۳}
من مدّت زیادی در این فکر بودم تا علت این کار را بفهمم.
آری، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این منبر پایین نمی‌آید تا اجازه ظهور امام زمان را بگیرد

و خداوند برای شادی دل پیامبر، این فرشته را قبلاً به آسمان دنیا فرستاده است تا وقتی دعای پیامبر تمام شد، این فرشته هر چه سریع‌تر حکم ظهور را در دستان مبارک امام قرار دهد.

پیامبر در این سجده، چنان با خدا سخن گفت و از سوز دل خود پرده برداشت که اکنون دیگر هر گونه تأخیر در امر ظهور امام، مقبول درگاه خداوند نیست.

سیصد و سیزده نفر از راه می‌رسند

اگر دقت کنی می‌بینی که تمام مردم مکه در مورد مطلب مهمی با هم سخن می‌گویند.

آیا می‌خواهی تو هم از سخن آنها باخبر شوی؟

دیشب، سیصد و سیزده جوانمرد وارد شهر مکه شده‌اند و تا صبح مشغول عبادت بوده‌اند.^{۲۴}

آنها در مسجد الحرام گرد هم آمده‌اند، و همه نگاه‌ها را متوجه خود کرده‌اند.^{۲۵} مردم مکه تعجب کرده‌اند. آنها نمی‌دانند این جوانان از کجا آمده‌اند و چگونه توانسته‌اند خود را به مکه برسانند؛ زیرا شهر مکه در محاصره سپاه سفیانی است.^{۲۶}

عجیب است که لباس همه این جوانان یک‌شکل است.

همه، هم قد و هم اندازه، مثل یک دسته نظامی، بسیار مرتب هستند؛ هر

کس آنها را ببیند، مبهوت آنان می‌شود.^{۲۷}

آمدن این جوانان به شهر مکه، یک راز است که کسی از آن خبر ندارد.
هر کدام از جوانان در گوشه‌ای از دنیا بودند. چگونه شد که آنها در یک لحظه
خود را در مکه یافتند؟

آنها به امر خدا با «طی الارض» به مکه آمده‌اند.

شاید بررسی که «طی الارض» یعنی چه.

اگر بتوانی در یک لحظه، بدون استفاده از هیچ وسیله نقلیه‌ای، کیلومترها راه
را پشت‌سر بگذاری و خود را به مکه یا هر جای دیگر برسانی، تو
«طی الارض» نموده‌ای.

آری، یاران امام معجزه‌وار و بسیار شگفت‌انگیز کنار کعبه جمع شده‌اند.

آری ظهور امام زمان وابسته به حضور این سیصد و سیزده نفر است، اراده

خدا بر این بوده است که آنها را در یک لحظه در مکه جمع کند.^{۲۸}

هر کس اسم بزرگ یا همان اسم اعظم خدا را بداند، دعایش مستجاب

می‌شود. وقتی امام زمان خدا را به آن اسم قسم می‌دهد، سیصد و سیزده یار

او، در یک چشم به هم زدن، در مکه حاضر می‌شوند.^{۲۹}

اکنون تو از این راز آگاه شده‌ای؛ اما مردم مکه، همچنان در تعجب هستند.

آنان در مسجد الحرام دور هم جمع شده‌اند و درباره این مطلب با هم سخن

می‌گویند: به راستی این جوانان چگونه وارد مکه شده‌اند؟

آن طرف را نگاه کن! آن مرد را می‌بینی که به سمت بزرگان مکه می‌رود. او کیست و چرا چنین سراسیمه و مضطرب، جمعیت را می‌شکافد؟ او مستقیم نزد فرماندار مکه می‌رود. سلام می‌کند و می‌گوید: «دیشب خواب عجیبی دیدم و برای همین خیلی ترسیده‌ام».^{۳۰}

فرماندار مکه نگاهی به او کرده و می‌گوید: «خوابت را برایم تعریف کن». و آن مرد چنین می‌گوید: «خواب دیدم که ابری در آسمان ظاهر شد و آرام آرام به سمت زمین آمد تا اینکه به کعبه رسید. در آن ابر، ملخ‌هایی دیدم که بال‌های سبزی داشتند و مدت زیادی دور کعبه طواف کردند و سپس به شرق و غرب عالم پرواز کردند».^{۳۱}

هر کس که این سخن را می‌شنود به فکر فرو می‌رود.

آیا بین این خواب و آن گروه سیصد و سیزده نفری، ارتباطی وجود دارد؟ در شهر مکه شخصی هست که خواب را خیلی خوب تعبیر می‌کند. از او می‌خواهند تا این خواب را تعبیر کند.

او قدری فکر می‌کند و سپس می‌گوید: «لشکری از لشکریان خدا وارد این شهر شده است و شما هرگز نمی‌توانید در مقابل آن مقاومت کنید».^{۳۲} همه مردم مکه به فکر فرو می‌روند. آری، آن لشکر، همان جوان‌هایی هستند که دیشب وارد مکه شدند.

طبیعی است که مردم مکه از دست این جوانان عصبانی باشند؛ زیرا اینان

می‌خواهند اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیانشان را در همه دنیا عزیز کنند.
 شما فکر می‌کنید اولین تصمیم مردم مکه چه می‌باشد؟
 درست حدس زده‌اید، آنها می‌خواهند این سیصد و سیزده نفر را دستگیر
 کنند؛ اما خدا ترسی بزرگ بر دل آن مردم می‌اندازد.
 من به حال این مردم ساده لوح می‌خندم، مردمی که هنوز هم در فکر دشمنی
 با شیعه هستند. آنها نمی‌دانند که دیگر روزگار غربت شیعه تمام شده است.
 یکی از بزرگان مکه که می‌بیند همه در ترس و اضطراب هستند می‌گوید:
 این جوانانی که من دیده‌ام، چهره‌هایی نورانی دارند و اهل عبادت هستند، آنها
 که تا به حال کار خلافی انجام نداده‌اند، چرا از آنها می‌ترسید؟^{۳۳}
 مردم مکه تا غروب آفتاب در مورد این جوانان سخن می‌گویند و آن چنان
 ترس و وحشتی در دل دارند که نمی‌توانند هیچ کاری بکنند.
 شب فرا می‌رسد و مردم به خانه‌های خود باز می‌گردند و به خواب سنگینی
 فرو می‌روند.^{۳۴}

پرچمی که سخن می‌گوید

شب عاشورا است و فردا روز ظهور امام زمان! امشب، پایان روزگار غیبت رقم می‌خورد. شهر مکه در تاریکی فرو رفته است اما کنار کعبه نورانی است. امشب کسی به مسجد الحرام نیامده است.^{۳۵} آن جوان را می‌بینی که کنار کعبه مشغول دعاست؟ نمی‌دانم او با خدا چه نجوایی دارد.

آیا می‌خواهی نزدیک برویم و او را از نزدیک ببینیم؟ او امام زمان است که در این خلوت شب با خدای خود راز و نیاز می‌کند. آیا می‌دانی مُضطرّ واقعی اوست که خدا دعای او را مستجاب و امر ظهورش را اصلاح می‌کند؟^{۳۶}

خدا در قرآن می‌گوید: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»؛ چه کسی دعای مُضطرّ را اجابت می‌کند و سختی‌ها را از او دور می‌نماید؟^{۳۷} اکنون سؤال مهمی از تو دارم: آیا می‌دانی امام زمان چگونه می‌فهمد که

دعای او مستجاب شده است؟
 او از کجا می‌فهمد که باید قیام کند؟
 آیا می‌دانی که در آن لحظاتی که قرار است دوران غیبت تمام شود، چه
 حوادثی روی می‌دهد؟
 اگر دقت کنی می‌بینی که امام به همراه خود یک پرچم آورده است.^{۳۸}
 خدای من! آن پرچم خود به خود باز می‌شود.^{۳۹}
 آیا می‌توانی نوشته‌ی روی پرچم را بخوانی؟
 روی پرچم چنین نوشته شده است: «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ». یعنی هر کس با صاحب این
 پرچم بیعت کند در واقع با خدا بیعت کرده است.^{۴۰}
 صدایی به گوش می‌رسد. این صدا از کیست؟
 امام که مشغول دعا است، شخص دیگری هم در اینجا نیست، پس چه کسی
 است که سخن می‌گوید؟
 گوش کن! آیا می‌شنوی چه می‌گوید؟
 - ای ولیّ خدا، قیام کن!
 من این طرف و آن طرف را نگاه می‌کنم تا شاید گوینده‌ی این سخن را بیابم.
 عجب! این همان پرچم است که با قدرت خدا به سخن در آمده است.
 همسفرم! تعجب نکن! مگر مقام امام زمان بالاتر از موسی علیه السلام نیست؟
 مگر درخت به اذن خدا به سخن درنیامد و با موسی علیه السلام سخن نگفت؟
 در اینجا هم به امر خدا، پرچم با امام زمان سخن می‌گوید.
 شمشیر امام را نگاه کن که خود به خود از غلاف بیرون می‌آید و با آن
 حضرت سخن می‌گوید: «ای ولیّ خدا قیام کن!».^{۴۱}

نگاه کن، مسجد الحرام چقدر نورانی شده است!
چه شوری بر پا شده است! فرشتگان دسته دسته به مسجد الحرام می آیند.
در میان آنها فرشتگانی که در جنگ بدر به یاری پیامبر آمدند نیز حضور
دارند.^{۴۲}

مسجد پر از صف‌های طولانی فرشتگان می‌شود. در این میان دو فرشته
بزرگ الهی را می‌بینی، آنها جبرئیل و میکائیل علیهم‌السلام هستند.
جبرئیل با کمال ادب خدمت امام می‌رسد و سلام می‌کند و می‌گوید: «ای
سرور و آقای من! اکنون دعای شما مستجاب شده است».^{۴۳}
اینجاست که امام دستی بر صورت خود می‌کشد و می‌فرماید: «خدا را حمد و
ستایش می‌کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارث زمین قرار داد».^{۴۴}
نگاه کن! چگونه امام با شنیدن سخن جبرئیل حمد و شکر خدا را می‌کند.
پس من و تو هم باید شکرگزار خدا باشیم که روزگار سیاه غیبت به سر آمد و
سپیده ظهور دمید.

به نظر تو اولین کار امام در هنگام ظهور چیست؟

جواب یک کلمه بیشتر نیست: نماز.

آری، امام در کنار کعبه می‌ایستد و نماز می‌خواند.^{۴۵}

شاید امام به شکرانه اینکه خدا به او اجازه ظهور داده است، نماز می‌خواند.
و شاید او می‌خواهد با نماز از خدا طلب یاری کند؛ زیرا او راهی بسیار طولانی
پیش روی خود دارد و نیازمند یاری خداست. وقتی نماز تمام می‌شود او از
جای خود برمی‌خیزد و یاران خود را صدا زده و می‌گوید: ای یاران من! ای
کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید.

نگاه کن، ببین!

یاران امام یکی بعد از دیگری، خود را به مسجد الحرام می‌رسانند.

همه آنها کنار درِ کعبه دور امام جمع می‌شوند...

اکنون امام به کعبه، خانهٔ یکتاپرستی تکیه می‌زند و اولین سخنان خود را

برای یارانش می‌گوید.

او این آیهٔ قرآن را می‌خواند: ﴿بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.*

و سپس می‌فرماید: «من بَقِيَّةُ اللَّهِ و حجت خدا هستم». ^{۴۶}

می‌دانم که می‌خواهی بدانی معنای «بَقِيَّةُ اللَّهِ» چیست.

حتماً دیده‌ای بعضی افراد، وسایل قیمتی تهیه کرده، آن را در جایی مطمئن

قرار می‌دهند. آن وسایل، ذخیره‌های آنها هستند.

خدا هم برای خود ذخیره‌ای دارد. او پیامبران زیادی برای هدایت بشر

فرستاد. پیامبران همه تلاش خود را انجام دادند.

ولی آنها موفق نشدند که حکومت الهی را تشکیل بدهند؛ زیرا هنوز مردم

آمادگی آن را نداشتند.

امام زمان ذخیرهٔ خداست تا امروز حکومت عدل الهی را در همهٔ جهان برپا

کند.

آری، امام بَقِيَّةُ اللَّهِ است، او ذخیرهٔ خداست. او یادگار همهٔ پیامبران است.

چه جمع زیبایی، یک شمع و سیصد و سیزده پروانه!

آیا آن ستون نور را می‌بینی؟

یک ستون نور از بالای سر یاران امام زمان به آسمان رفته است. این ستون خیلی نورانی است. همه می‌توانند این نور را ببینند.

این معجزه خدا و نشانه ظهور است. همه مردم دنیا، این نور را می‌بینند و دلشان شاد می‌شود.^{۴۷}

یاران امام دور شمع وجود او حلقه زده‌اند، من در این میان نگاهم را از محبوبم برنمی‌دارم.

نگاه کن! آستینِ چپ پیراهن امام را ببین، آیا آن لکه سرخ را روی آن می‌بینی؟

به راستی چرا لباسِ امام، خون آلود است؟ آیا به بدن او صدمه‌ای وارد شده است؟

نه، این خونِ سرخی که تو می‌بینی یک تاریخ است، یک نماد است. این خون، بسیار قدیمی است و یک دنیا حرف دارد، تو را به جنگ اُحد و زمان پیامبر ﷺ می‌برد.

این سرخی خون، میراث سالیان دراز است، این خون، خون لب و دندان پیامبر است.

در جنگ اُحد وقتی که لب و دندان پیامبر زخمی شد، قطراتی از آن خون بر آستین پیراهن او چکید.

امروز همان لباس پیامبر را فرزند عزیزش بر تن کرده است.^{۴۸}

شمشیری که کوه را متلاشی می‌کند

نزدیک اذان صبح است و همه یاران امام زمان، برای خواندن نماز آماده می‌شوند.

نماز برپا می‌شود. نسیم می‌وزد. وقت مناجات با خدای مهربان است. بعد از نماز، یاران می‌خواهند با ایشان بیعت کنند و پیمان ببندند. امام کنار در کعبه می‌ایستد و دست راست خود را باز می‌کند. آیا آن نور سفید را می‌بینی که در دست راست امام می‌درخشد؟ این نور بسیار زیبا و خیره کننده است، ولی با این حال هیچ چشمی را آزار نمی‌دهد.^{۴۹}

دقت کن! در دست دیگر امام چه می‌بینی؟ گویا یک نامه در دست امام است.

آری، این عهد و پیمانی است که پیامبر برای امام زمان نوشته است. پیامبر این پیمان را به حضرت علی ع داده است. سپس این پیمان نامه را

امام حسن علیه السلام به ارث برده است و همین طور از امامی به امام دیگر و اکنون به امام زمان رسیده است.^{۵۰}

امام در حالی که دست راست خود را باز کرده است می‌فرماید: این دست خداست.

آیا می‌دانی که منظور امام از این سخن چیست؟

امام این آیه را می‌خواند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» ؛ «و هر آن کس که با تو دست بیعت بدهد با خدا بیعت کرده است».^{۵۱}

آری، دست امام، دست خداست.

خوب نگاه کن آیا می‌توانی اولین کسی را که با امام دست می‌دهد بشناسی؟ این جبرئیل است که خم می‌شود و دست مبارک امام را می‌بوسد و با او بیعت می‌کند و بعد از آن همه فرشتگان با امام بیعت می‌کنند.^{۵۲}

اکنون نوبت بیعت یاران است.

امام رو به آنان می‌کند و می‌گوید: «شما باید از گناهان و زشتی‌ها دوری کنید و همواره امر به معروف و نهی از منکر کنید و هیچ‌گاه خون بی‌گناهی را به زمین نریزید. از ثروت اندوزی و تجمل‌گرایی خودداری کنید، غذای شما، نان جو باشد و خاک بالشت شما».^{۵۳}

البته اگر یاران امام، این شرایط را بپذیرند، امام هم قول می‌دهند که هرگز همنشینی غیر از آنان انتخاب نکند.

یاران این شرایط را قبول کرده و با امام بیعت می‌نمایند.

همسفرم! در این سخنان کمی فکر کن!

درست است که این سیصد و سیزده نفر در آینده نزدیک، فرمانروایان دنیا

خواهند شد و هر کدام از آنان بر کشوری حکومت خواهند کرد؛ اما عهد کرده‌اند که تمام عمر بر روی خاک بخوابند!

بی جهت نیست که آنان به چنین مقامی رسیده‌اند و یار امام شده‌اند. این عهدی که امام با یاران خود می‌بندد؛ گوشه‌ای از آن عدالتی است که همه منتظرش بودیم.

آری امام زمان از یاران خود بیعت می‌گیرد که بر اساس مفاهیم قرآن، عمل کنند.^{۵۴}

نگاه کن! از آسمان، شمشیرهایی نازل می‌شود.^{۵۵}

برای هر کدام از سیصد و سیزده نفر یک شمشیر مخصوص می‌آید. هر کسی شمشیر خود را برمی‌دارد. هیچ‌کس اشتباه نمی‌کند و شمشیر فرد دیگر را بر نمی‌دارد؛ زیرا نام هر کس، بر روی شمشیرش نوشته شده است. عجیب است، بر روی هر شمشیر هزار کلمهٔ رازگونه نوشته شده است. از هر کلمه، هزار کلمهٔ دیگر فهمیده می‌شود.^{۵۶}

آنها از هر کلمه، هزار کلمه دیگر دریافت می‌کنند. خداوند برای یاران امام، این کلمات را آماده کرده است تا در موقعیت‌های مختلف از آن استفاده کنند.

تعجب در این است که چگونه یاران امام می‌خواهند با این شمشیرها با دشمنی بجنگند که انواع سلاح‌های پیشرفته را در اختیار دارد؟

نزد یکی از آنها می‌روم و این سؤال را از او می‌کنم.

او شمشیر خود را به من می‌دهد و می‌خواهد به آن نگاه کنم.

شمشیر را می‌گیرم. هر کار می‌کنم نمی‌توانم تشخیص بدهم که از چه جنسی

است.

او می‌گوید: آیا می‌دانی با این شمشیر می‌توان کوه را متلاشی کرد!
آری این شمشیر چنان قدرتی دارد که اگر آن را بر کوه بزنی، کوه را متلاشی
می‌کند. ۵۷

و بارها افرادی از من سؤال کرده‌اند که امام زمان چگونه می‌خواهد با شمشیر،
دنیا را در اختیار بگیرد؟

امروز من جواب آنها را یافته‌ام، اگر شمشیر یاران امام، می‌تواند کوه را متلاشی
کند، پس شمشیر خودِ امام چه کارهایی می‌تواند بکند؟

آری، در دست این فرمانده و لشکر بی‌نظیرش، اسلحهٔ پیشرفته‌ای است که
به شکل شمشیر است؛ اما هرگز یک شمشیر ساده و از جنس آهن نیست، این
یک اسلحهٔ بسیار پیشرفته است.

در این اسلحه چه خاصیتی نهفته است؟

نمی‌دانم، فقط این را می‌دانم که می‌توان یک کوه را با آن متلاشی کرد.

این اسلحه را خدا ساخته است و به راستی که دست خدا بالای همهٔ دست‌ها

است!

کنار کعبه چه خبر است؟

حالا دیگر آفتاب بالا آمده است، مردم مگه متوجه می‌شوند که در مسجد الحرام خبرهایی است.

آنها از یکدیگر سؤال می‌کنند: این کیست که در کنار کعبه ایستاده است و گروهی گرد او را گرفته‌اند؟

در این میان صدایی در همه جا طنین انداز می‌شود.^{۵۸}

گوش کن!

این صدای جبرئیل است: «ای مردم! این مهدی آل محمد است، از او پیروی کنید».^{۵۹}

همه مردم دنیا این صدا را می‌شنوند.^{۶۰}

عجیب این است که هر کسی این ندا را به زبان خودش می‌شنود، اگر عرب‌زبان است به زبان عربی می‌شنود، اگر فارس‌زبان است به زبان فارسی.^{۶۱} وقتی مردم این ندا را شنیدند با یکدیگر در مورد ظهور سخن می‌گویند و

می فهمند که وعده خدا فرا رسیده است.^{۶۲}

مردم مکه با شنیدن این ندا به سوی مسجد الحرام هجوم می آورند تا ببینند چه خبر شده است.

آنان می بینند که امام با یارانش جمع شده اند.

اکنون امام می خواهد با مردم سخن بگوید به نظر شما اولین سخن امام با مردم چیست؟

امام به کنار کعبه می رود و به خانه خدا تکیه می زند و چنین می گوید: «ای مردم! من مهدی، فرزند پیامبر هستم. هر کس می خواهد آدم و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ را ببیند، مرا ببیند! ای مردم من شما را به یاری می طلبم. چه کسی مرا یاری می کند؟»^{۶۳}

و اکنون یک امتحان بزرگ الهی در پیش روی مردم مکه است؛ زیرا با اینکه امام بیش از هزار سال عمر دارد؛ اما به شکل یک جوان ظهور کرده است.^{۶۴} مردم مکه در شک و تردید هستند، گروهی از آنها باور نمی کنند که این جوان، همان مهدی ﷺ باشد.^{۶۵}

آنها دسیسه می کنند و تصمیم می گیرند تا امام را به قتل برسانند؛ ولی فراموش کرده اند که امام چه یاران باوفایی دارد، یارانی که عهد بسته اند تا آخرین نفس از امام دفاع کنند.^{۶۶}

وقتی مردم مکه می بینند که یاران امام آماده دفاع هستند پشیمان می شوند و مسجد الحرام را ترک می کنند.

صدای شیطان به گوش می‌رسد

مدّتی است مردم دنیا صدای جبرئیل و ندای او را شنیده‌اند. دل‌های آنها به سوی امام خوبی‌ها متوجّه شده و همه دوست دارند امام را ببینند.^{۶۷} درست است که کوفه و مدینه الآن در تصرّف سفیانی است؛ اما اگر به یکی از این دو شهر بروی، می‌بینی که سپاهیان سفیانی به حق بودن فرمانده خود شک کرده‌اند و می‌خواهند از بند سپاه سفیانی رها شوند و به سوی امام بیایند. از آنجا که شیطان، دشمن سعادت انسان‌هاست، می‌خواهد هر طور که شده باعث گمراهی مردم شود. او اکنون نیز در فکر فریب دادن مردم است و می‌خواهد مانع پیوستن آنها به امام بشود.

او می‌داند که با ظهور امام زمان، بندگان خوب خدا در دنیا حکومت خواهند کرد و برای ناپاکان در زمین جایی نخواهد بود.

به همین دلیل، موقع غروب آفتاب، شیطان با صدای بلند، همه مردم دنیا را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «ای مردم، آگاه باشید که سفیانی و یاران

او حق هستند».^{۶۸}

همه مردم این صدا را می شنوند؛ اما نمی دانند که صدای شیطان است. عده‌ای به گمراهی می افتند و صدای شیطان آنها را فریب می دهد و متأسفانه آنها از امام زمان بیزاری می جویند.^{۶۹}

من خیلی دلم به حال این مردم می سوزد که چگونه فریب شیطان را می خورند.

در سخنان امامان معصوم علیهم السلام آمده بود که در نزدیک روزگار ظهور، دو ندا در آسمان طنین خواهد انداخت.

ندای اول که نزدیک طلوع آفتاب به گوش می رسد، ندای جبرئیل است و صدای دوم که نزدیک غروب خورشید به گوش می رسد، صدای شیطان است. شیعیان که از قبل، این مطلب را می دانستند هرگز فریب نمی خورند. آنها می دانند که حکومت عدل الهی بسیار نزدیک است.^{۷۰}

لشکری که در دل زمین فرو می‌رود

امشب، شب چهاردهم «مُحَرَّم» است و آسمان شهر مکه مهتابی است. چهار شب از ظهور امام زمان می‌گذرد و در شهر مکه آرامش برقرار است، البته همچنان بیرون شهر سپاه سفیانی مستقر شده و شهر را در محاصره دارند.^{۷۱}

سپاه سفیانی هراس دارد که وارد شهر شود و با لشکر امام بجنگد. آنها منتظرند تا نیروی کمکی از مدینه برسد تا بتوانند به جنگ امام بروند. امشب، سیصد هزار نفر از سربازان سفیانی از مدینه به سوی مکه حرکت می‌کنند.

سفیانی به آنان دستور داده تا شهر مکه را تصرف و کعبه را خراب کنند و امام را به قتل برسانند. این نقشه شوم سفیانی است.^{۷۲} به راستی، امام زمان که فقط سیصد و سیزده سرباز دارد، چگونه می‌خواهد در مقابل لشکری با بیش از سیصد هزار سرباز مقابله کند؟

من می‌دانم که خدا هرگز ولی خود را تنها نمی‌گذارد.
سپاه سفیانی از مدینه به سمت مکه حرکت می‌کند و بعد از اینکه از مدینه
خارج شد در سرزمین «بیدا» مستقر می‌شود.^{۷۳}
می‌دانید «بیدا» کجا است؟
حدود پانزده کیلومتر در جاده «مدینه» به سوی «مکه» که پیش بروی به
سرزمین «بیدا» می‌رسی.
پاسی از شب می‌گذرد...
آن مرد کیست که سراسیمه به این سمت می‌آید؟
نگاه کن! ظاهرش نشان می‌دهد که اهل مکه نیست. او از راهی دور آمده
است.

آن مرد سراغ امام را می‌گیرد، گویا کار مهمی با آن حضرت دارد.
یاران امام، آن مرد را خدمت امام می‌آورند.
آن مرد می‌گوید: «ای سرورم! من مأموریت دارم تا به شما مژده بزرگی
بدهم، یکی از فرشتگان الهی به من فرمان داد تا پیش شما بیایم».^{۷۴}
من که از ماجرا خبر ندارم، از شنیدن این سخن تعجب می‌کنم. چگونه است
که این مرد ادعا می‌کند فرشتگان را دیده است؟
امام که به همه چیز آگاهی دارد، می‌گوید: «حکایت خود و برادرت را تعریف
کن».

آن مرد رو به امام می‌کند و چنین می‌گوید:
من آمده‌ام تا بشارت دهم که سپاه سفیانی نابود شد. من و برادرم از سربازان
سفیانی بودیم و به دستور سفیانی برای تصرف مکه حرکت کردیم.

وقتی به سرزمین بیدای رسیدیم، هوا تاریک شده بود، برای همین، در آن صحرا منزل کردیم.

ناگهان فریادی بلند در آن بیابان پیچید: «ای صحرای بیدای! این قوم ستمگر را در خود فرو ببر.»^{۷۵}

من با چشم خود دیدم که زمین شکافته شد و تمام سپاه را در خود فرو برد. فقط من و برادرم باقی ماندیم و هیچ اثری از آن سپاه بزرگ باقی نماند. من و برادرم مات و مبهوت مانده بودیم.

ناگهان فرشته‌ای را دیدم که برادرم را صدا زد و گفت: «اکنون به سوی سفیانی برو و به او خبر ده که سپاهش در دل زمین فرو رفت.»

بعد رو به من کرد و گفت: «به مگه برو و امام زمان را به نابودی دشمنانش بشارت ده و توبه کن.»^{۷۶}

حالا دیگر خیلی چیزها برای من روشن شده است.

آری خداوند به وعده خود وفا نمود و دشمنان امام زمان را نابود کرد.

آن مرد که از کرده خود پشیمان است، وقتی مهربانی امام را می‌بیند توبه می‌کند و توبه‌اش قبول می‌شود.

آیا می‌دانی آن فرشته‌ای که با این مرد سخن گفت که بود؟

آن فریادی که در صحرای «بیدای» بلند شد چه بود؟

او جبرئیل بود که به امر خدا به یاری لشکر حق آمده بود تا سپاه طاغوت را نابود کند.^{۷۷}

سپاه سفیانی که می‌خواست کعبه را خراب کرده و با امام زمان بجنگد به عذاب خدا گرفتار شده و در دل زمین فرو رفته است.^{۷۸}

خبر نابودی سپاه سفیانی به سرعت در همه جا پخش می‌شود. گروهی از آنها که از ماه‌ها قبل، مکه را محاصره کرده بودند، با شنیدن این خبر فرار می‌کنند.

سفیانی که در شهر کوفه است با شنیدن این خبر، ترس تمام وجودش را فرا می‌گیرد و فکر حمله به مکه را از سر خود بیرون می‌کند.

لشکر ده هزار نفری می آید

مردم مکه بعد از اینکه خبر نابودی سپاه سفیانی را می شنوند خیلی می ترسند و برای همین شهر آرام می شود و دیگر کسی به فکر دشمنی با امام نیست.

پایتخت حکومت جهانی امام، شهر کوفه است و من منتظر هستم تا همراه او به سوی کوفه حرکت کنم.

خیلی دوست دارم بدانم امام چه موقع به سوی کوفه حرکت خواهد کرد، نزد یکی از یاران امام می روم و از او می پرسم: چرا امام به سوی کوفه حرکت نمی کند؟

او در جواب می گوید: امام منتظر است تا همه افراد لشکرش به مکه بیایند. آری، از وقتی که جبرئیل ندا داد و مردم را به سوی امام فرا خواند، عده زیادی حرکت کرده اند. آنان به مکه دعوت شده اند و مأموریت دارند که به امام

آیا تا به حال دیده‌ای که پزندگان چگونه به سوی لانه‌های خود پناه می‌برند؟ این افراد هم این گونه به مکه پناه می‌آورند و در خدمت امام به آرامش واقعی می‌رسند.^{۸۰}

اراده‌ خداوند این است که خروج امام از مکه با همراهی این لشکر ده هزار نفری باشد.^{۸۱}

اگر به خارج از مکه بروی می‌بینی که شیعیان با چه اشتیاقی به سوی مکه می‌شتابند! مثل اینکه یک مسابقه برگزار شده است، مسابقه‌ای برای هر چه زودتر رسیدن به مکه برای یاری امام!^{۸۲}

این شوقی است که خداوند در دل شیعیان قرار داده است و آنان را این چنین بیقرار نموده است.^{۸۳}

آنان با عشقی مقدّس، بیابان‌ها را پشت سر می‌گذارند و تمام سختی‌ها را در راه یاری امام تحمل می‌کنند.^{۸۴}

و تو خود می‌دانی که سیصد و سیزده یار به گونه‌ای دیگر به مکه آمدند. آنان با «طی الارض» و در شب قبل از ظهور به مکه آمده‌اند. آنها در واقع، فرماندهان لشکر امام هستند و در آینده‌ای نزدیک، هر کدام از طرف امام، حاکم قسمتی از دنیا خواهند شد.^{۸۵}

ولی این ده هزار نفری که در راه مکه هستند سربازان لشکر امام می‌باشند، آنها می‌آیند تا قائم آل محمد ﷺ را یاری کنند.

شیران بیشه ایمان می آیند

کم کم لشکر ده هزار نفری کامل می شود. آنها با یکدیگر بسیار مهربان هستند گویی که همه با هم برادرند.^{۸۶}

همسفرم! آیا اجازه می دهی من در مورد ویژگی افراد این لشکر سخن بگویم؟

آنان در مقابل دستور امام تسلیم هستند و سخنان امام را با گوش جان می پذیرند.^{۸۷}

افرادی شجاع و دلیری که ذره ای ترس در دل ندارند. آری، امام یارانی شجاع و با یقین کامل می خواهد، افراد ترسو و سست عقیده چه کمکی به این حرکت عظیم می توانند بکنند؟

لشکریان امام چنان در عقیده و ایمان خود استوارند که شیطان هرگز نمی تواند آنها را وسوسه کند. اینان شیران بیشه ایمان و یاوران راستین حق و حقیقت هستند.^{۸۸}

اگر شب‌ها به کنارشان بروی، می‌بینی که مشغول عبادت هستند و صدای گریه و مناجات آنها شنیده می‌شود. و در روز چون شیران دلیر به میدان می‌آیند و از هیچ چیز واهمه و ترس ندارند.

برای شهادت دعا می‌کنند، آرزویشان این است که در رکاب امام به فیض شهادت برسند. به راستی که چه سعادتى بالاتر از اینکه انسان جان خویش را فدای مولای خود کند!^{۸۹}

آیا در این دنیای فانی، آرزویی زیباتر از این سراغ داری؟

خوشا به حال کسانی که چنین آرزوی زیبایی دارند!
و واقعاً که زندگی انسان با داشتن این چنین آرمائی، چقدر لذت‌بخش می‌شود.

به هر حال، یاران امام همواره دور امام حلقه زده و در شرایط سخت، یار و یاور او هستند.^{۹۰}

کافی است امام به آنان دستوری بدهد، آن وقت می‌بینی که چگونه برای انجام آن دستور سر از پا نمی‌شناسند.^{۹۱}

خداوند نیروی جسمی بسیار زیادی به آنها داده است تا بتوانند به خوبی از امام دفاع کنند.^{۹۲}

وقتی که آنها از زمینی عبور می‌کنند آن زمین به سرزمین‌های دیگر فخر می‌فرشد و از اینکه یکی از یاران امام زمان از روی او گذاشته است به خود مباهات می‌کند.^{۹۳}

همه از یاران امام فرمانبرداری می‌کنند حتی پرنده‌گان و حیوانات وحشی.^{۹۴}

لباس ضدّ آتش و عصای شگفت انگیز

اکنون همهٔ سربازان و یاران امام در مکه جمع شده‌اند. آنها آمده‌اند تا جان خود را فدای امام کنند.

امام لباس رزم بر تن کرده و آماده حرکت به سوی مدینه شده است.

آیا می‌دانی که لباس رزم امام، همان پیراهن یوسف علیه السلام است؟

به راستی چرا امام این لباس را به تن کرده است؟

آیا می‌دانی لباس امام، لباسی معمولی نیست، بلکه لباسی ضدّ آتش است.^{۹۵}

تعجب نکن، بگذار تاریخ آن را برایت بگویم.

پیراهن یوسف علیه السلام در اصل از ابراهیم علیه السلام بود.

هنگامی که نمرود می‌خواست ابراهیم علیه السلام را به جرم خداپرستی در آتش

اندازد، جبرئیل به زمین آمد تا بزرگ پرچمدار توحید را یاری کند. او همراه خود

لباسی از بهشت آورد. به خاطر همین لباس، ابراهیم علیه السلام در آتش نسوخت.^{۹۶}

پس از ابراهیم علیه السلام، این لباس به فرزندان او به ارث رسید تا اینکه لباس یوسف علیه السلام شد و باعث روشنی چشمان یعقوب! این لباس نسل به نسل گشت تا پیامبر اسلام و بعد از او امامان معصوم علیهم السلام، یکی بعد از دیگری به ارث بردند.^{۹۷} و اکنون روشن شد که چرا خداوند این پیراهن را برای امام زمان نگه داشته است؟

همسفرم! مگر آتش نمرود بزرگترین آتش آن روزگار نبود؟ یک بیابان آتش که شعله‌های آن به آسمان می‌رسید! نمرود با امکاناتی که در اختیار داشت آتشی به آن بزرگی ایجاد کرد و ابراهیم علیه السلام را در میان آن آتش انداخت؛ اما خدا، پیامبر خود را با آن پیراهن یاری کرد و امروز همان پیراهن در تن امام زمان است. امام آماده حرکت شده است، من دقت می‌کنم تا ببینم امام با چه اسلحه‌ای می‌خواهد به جنگ دشمنان برود. امام به جای اسلحه، یک چوب‌دستی دارد! با خود می‌گوییم که چرا فرمانده این لشکر، این چوب را با خود برداشته است؟ آخر ما می‌خواهیم به جنگ توپ و تانک و موشک برویم. هر چه فکر می‌کنم جوابی برای خود نمی‌یابم؛ برای همین از یکی از یاران امام سؤال می‌کنم که چرا امام به جای اسلحه این چوب‌دستی را با خود برداشته است؟

او برایم می‌گوید: این چوبی که در دست امام قرار دارد، همان عصای موسی علیه السلام است.^{۹۸}

با این‌که چوب این عصا هزاران سال پیش، از درخت بریده شده است؛ اما هنوز تر و تازه است، مثل اینکه همین الآن آن را، از درخت قطع کرده‌ای.^{۹۹} در زمان موسی علیه السلام، بشر در سحر و جادو پیشرفت زیادی کرده بود و به اصطلاح، فن‌آوری بشر آن روز، سحر و جادو بود؛ اما وقتی موسی علیه السلام عصای خود را به زمین زد، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد که همه آن سحر و جادوها را در یک چشم به هم زدن بلعید.

امروز هم بشر هر چه پیشرفت کرده و هر فناوری جدیدی داشته باشد باید بداند که امام زمان با همین عصا به مقابله با دشمنان خواهد رفت.

این عصا، یک عصای شگفت‌انگیز است که هر دستوری را که امام به آن بدهد، انجام می‌دهد.^{۱۰۰}

تازه حالا فهمیده‌ام که این چوب، یک عصای سخن‌گو هم هست و با امام سخن می‌گوید!^{۱۰۱}

آری، آنچه که بشر به دست خود ساخته است توسط این عصا بلعیده می‌شود، تانک باشد یا هواپیما یا موشک، چه فرق می‌کند، کافی است امام به عصا امر کند.

قرآن در مورد عصای موسی علیه السلام سخن گفته است. آن عصا یک بیابان سحر و

جادو را بلعید، این نکته را قبول می‌کنی چون قرآن این را می‌گوید. پس دور از ذهن نخواهد بود که این عصا بتواند هواپیما و موشک را هم ببلعد.^{۱۰۲}

هنر بشر آن روز سحر و جادو بود، هنر بشر امروز هر چه می‌خواهد باشد. این عصا به اذن خدا می‌تواند مقابل آن بایستد.

آیا می‌دانی وقتی امام، این عصا را بر زمین بزند، آن عصا تبدیل به چه چیزی می‌شود؟

من نمی‌دانم از چه لفظی استفاده کنم؟

آیا می‌توانم بگویم تبدیل به اژدهایی بزرگ می‌شود؟

می‌ترسم بگویی که این نویسنده چه حرف‌های عجیب و غریبی می‌زند. واقعاً نمی‌دانم چه بگویم؟

هیچ چیز بهتر از این نیست که سخن امام باقر علیه السلام را برایت بگویم.

تو که دیگر سخن آن حضرت را قبول داری که فرمود: «چون قائم ما، عصای خود را به زمین بزند، آن عصا، شکاف بر می‌دارد، شکافی به اندازه فاصله زمین تا آسمان! و آن عصا هر چه را که مقابلش باشد، می‌بلعد».^{۱۰۳}

به راستی که خداوند چه حکمت‌های زیبایی دارد و با عصای موسی علیه السلام، آخرین ولی خود را یاری می‌کند.^{۱۰۴}

هزاران فرشته به کمک آمده اند

نگاه کن! یاران امام زمان با چه نظمی زیبا ایستاده‌اند و منتظرند تا دستور حرکت داده شود.

آن جوان را می‌بینی که در جلو لشکر، پرچمی نورانی در دست دارد؟
آیا او را می‌شناسی؟

او «شُعَیب بن صالح»، پرچمدار این لشکر بزرگ است.^{۱۰۵}

آیا پرچمی را که در دست اوست می‌شناسی؟ این همان پرچم پیامبر است.

همان پرچمی که جبرئیل در جنگ «بَدْر» برای پیامبر آورد.^{۱۰۶}

آیا می‌دانی این پرچم تا به حال، فقط دو بار مورد استفاده قرار گرفته است؟
اولین بار زمانی بود که جبرئیل آن پرچم را برای پیامبر آورد و او هم در جنگ بدر آن را باز نمود و لشکر اسلام در آن جنگ به پیروزی بزرگی دست یافت.

پیامبر بعد از جنگ بدر، آن پرچم را جمع کرد و دیگر در هیچ جنگی آن را باز

نکرد و تحویل حضرت علی علیه السلام داد. آن حضرت نیز فقط در جنگ جمل، آن پرچم را باز نمود و دیگر از آن استفاده نکرد. ^{۱۰۷}

آیا می‌دانی که این پرچم از جنس پارچه‌های دنیایی مثل پنبه و کتان و حریر نیست، بلکه از جنس گیاهان بهشتی است. ^{۱۰۸}
این پرچم آن قدر نورانی است که می‌تواند شرق و غرب دنیا را روشن گرداند. ^{۱۰۹}

وقتی که این پرچم برافراشته می‌شود، ترس و وحشت عجیبی در دشمنان پدیدار می‌گردد به طوری که دیگر نمی‌توانند هیچ کاری بکنند. ^{۱۱۰}
از طرف دیگر با برافراشتن این پرچم، دل‌های یاران امام زمان چنان از شجاعت پر می‌شود که گویی این دل‌ها از جنس آهن است و هیچ ترسی به آنها راه ندارد. ^{۱۱۱}

جالب است بدانی که چوب این پرچم از آسمان آمده است و هر وقت امام بخواهد دشمنی را نابود سازد، کافی است با این پرچم به او اشاره کند پس به امر خدا، آن دشمن به هلاکت می‌رسد. ^{۱۱۲}
آیا می‌دانی هرگاه که این پرچم باز شود هفت دسته از فرشتگان به یاری امام می‌آیند؟

دسته اول: فرشتگانی که با نوح علیه السلام، در کشتی بودند و او را یاری کردند.
دسته دوم: فرشتگانی که به یاری ابراهیم علیه السلام آمدند.
دسته سوم: فرشتگانی که همراه موسی علیه السلام بودند زمانی که رود نیل به امر خدا شکافته شد و قوم بنی اسرائیل از رود نیل عبور کردند.
دسته چهارم: فرشتگانی که هنگام رفتن عیسی علیه السلام به آسمان، همراه او بودند.

دسته پنجم: چهار هزار فرشته‌ای که همیشه در رکاب پیامبر اسلام بودند.
دسته ششم: سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ «بدر» به یاری پیامبر آمدند.

دسته هفتم: فرشتگانی که برای یاری امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند.
آمار کل این هفت دسته، سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته است که به یاری امام زمان می‌آیند.^{۱۱۳}

اگر سمت راست لشکر را نگاه کنی، جبرئیل را می‌بینی؛ در سمت چپ لشکر هم، میکائیل ایستاده است.^{۱۱۴}

همه نیروی‌های زمینی و آسمانی آماده‌اند تا ایشان دستور حرکت بدهد.
وقتی لشکر امام حرکت کند، ترس عجیبی در دل دشمنان ایجاد می‌شود و به همین دلیل است که همیشه پیروزی با این لشکر است.^{۱۱۵}

آری، کسانی که قصد دشمنی با نور خدا را دارند ترسی عجیب وجودشان را فرا می‌گیرد؛ اما کسانی که سال‌های سال در جستجوی نور خدا بوده‌اند محبت و علاقه زیادی به امام پیدا می‌کنند. آنها هرگز از این حرکت آسمانی نمی‌ترسند، بلکه هر لحظه آرزو می‌کنند که حکومت مهدوی تشکیل شود و عدالت واقعی را به چشم خود ببینند.^{۱۱۶}

آنانی که بار دیگر زنده شده‌اند

همه منتظرند تا فرمان حرکت صادر شود، لشکر به گروه‌هایی منظم تقسیم شده است.

در این میان متوجه یک گروه هفت نفری می‌شوم. جلو می‌روم و از یکی از آنها می‌خواهم که درباره خودش سخن بگوید.

او خودش را «تلمیخا» معرفی می‌کند.^{۱۱۷}

نمی‌دانم او را می‌شناسی یا نه؟

«تلمیخا»، نام یکی از اصحاب کهف است، اصحاب کهف همان هفت نفری هستند که در قرآن قصه آنها آمده است.

آیا سوره کهف را خوانده‌ای؟

آن هفت نفر خدا پرست از ترس طاغوت زمان خود به غاری پناه بردند و بیش از سیصد سال در آن غار خواب بودند.

شاید بگویی: آقای نویسنده، عجب حرف‌هایی می‌زنی؟ حواست کجاست؟

نکند خیالاتی شده‌ای؟ اصحاب کهف هزاران سال است از دنیا رفته‌اند، آخر چطور آنها را در لشکر امام زمان، می‌بینی؟
 من در اینجا فقط یک جمله می‌گویم:
 مگر سخن امام صادق علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمود: «هرگاه قائم ما قیام کند خداوند اصحاب کهف را زنده می‌کند».^{۱۱۸}
 آری، در لشکر قائم آل محمد علیهم السلام افراد زیادی هستند که بعد از مرگ به امر خدا زنده شده‌اند تا آن حضرت را یاری کنند.
 یکی دیگر از آنها «مقداد» است.
 او یکی از بهترین یاران پیامبر و حضرت علی علیه السلام بود که اکنون به امر خدا به دنیا بازگشته است.^{۱۱۹}
 دیگری «جابر بن عبد الله انصاری» است. او از یاران نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تا زمان امام باقر علیه السلام، زنده ماند.
 همان کسی که روز «اربعین» به کربلا آمد و در آب فرات غسل کرد و قبر شهید کربلا را زیارت کرد؛ اکنون، او زنده شده است تا انتقام خون امام حسین علیه السلام را بگیرد.^{۱۲۰}
 من عده زیادی را می‌بینم که می‌گویند ما در عالم برزخ بودیم و چون امام زمان ظهور کرد، فرشته‌ای نزد ما آمد و به ما خبر داد که روزگار ظهور فرا رسیده است، برخیزید و به یاری آن حضرت بشتابید.^{۱۲۱}

شعار لشکر امام زمان چیست؟

امام زمان برنامه لشکر خود را معین نموده است، اولین هدف این لشکر، رهایی شهر مدینه از دست طاغوت است.

درست است که سیصد هزار نفر از سپاه سفیانی در بیابان «بیدا» به زمین فرو رفتند؛ اما هنوز گروهی از طرفداران سفیانی در مدینه باقی مانده‌اند و این شهر را در تصرف خود دارند.

گوش کن! آیا این صدا را می‌شنوی؟

– هیچ‌کس همراه خود آب و غذا بر ندارد.^{۱۲۲}

این دستور امام است که به لشکر ابلاغ می‌شود.

این تنها لشکر دنیاست که به «واحد تدارکات» نیاز ندارد!

آخر مگر می‌شود لشکری با بیش از ده هزار سرباز در این گرمای عربستان

هیچ آب و غذایی همراه نداشته باشد.

امام برای رفع تشنگی لشکر خود چه برنامه‌ای دارد؟

چه می‌شد اگر هر کسی مقداری آب و غذا با خود برمی‌داشت؟
 دوست خوب من! آیا موافقی همراه این لشکر برویم؟
 تو خود می‌دانی که ما هم باید این دستور را عمل کنیم و آب و غذا با خود
 برنداریم.

ظاهراً موافقی که به سفر خود ادامه بدهیم باشد؛ اما به من قول بده اگر
 تشنه‌ات شد، از من آب نخواهی!
 لشکر بزرگ حق، آماده حرکت است...

هر لشکر و سپاهی برای خود، یک شعاری را انتخاب می‌کند به نظر شما
 شعار این لشکر چیست؟

گوش کن! همه لشکر یک صدا فریاد می‌زنند: يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ؛ ای
 خون خواهان حسین علیه السلام! ^{۱۲۳}

امام می‌داند که صدها سال است شیعه برای امام حسین علیه السلام اشک ریخته
 است. آری، این نام حسین علیه السلام است که دل‌ها را منقلب می‌کند.

من در این میان به فکر فرو می‌روم که این لشکر چگونه شعار خود را
 خون خواهی امام حسین علیه السلام قرار می‌دهد در حالی که بیش از هزار سال است که
 یزید و سپاهیان او مرده‌اند؟

این یک قانون الهی است که اگر خون مظلومی در شرق دنیا ریخته شود و
 کسی در غرب زمین به این کار راضی باشد، او هم شریک جرم محسوب
 می‌شود. ^{۱۲۴}

اگر چه یزید و یزیدیان مرده‌اند؛ اما امروز گروه‌های بسیاری هستند که به کار

یزید افتخار می‌کنند!

سفیانی و سپاهیان او، ادامه‌دهنده راه یزید هستند، اگر یزید، امام حسین علیه السلام را شهید کرد، امروز سفیانی که در شهر کوفه است، هر کس را که نامش حسین است، شهید می‌کند. ۱۲۵

بانوانی که پرستاری می‌کنند

گروهی از بانوان، در کمال حیا و عفت، لشکر امام زمان را همراهی می‌کنند. سؤال می‌کنی: این لشکر برای جنگ می‌رود، پس این بانوان کجا می‌روند؟ آیا شنیده‌ای هرگاه پیامبر به جنگ می‌رفتند، جمعی از بانوان همراه آن حضرت بودند و به پرستاری مجروحان می‌پرداختند؟ اکنون امام می‌خواهد به شیوه پیامبر عمل کند و جمعی از بانوان را برای مداوای مجروحان همراه خود می‌برد.

امام صادق علیه السلام خبر داده‌اند که در جمع این بانوان، سمیه هم هست. همان که مادر عمّار یاسر بود و اوّل زن شهید اسلام.^{۱۲۶}

او شیر زنی بود که در زیر شکنجه‌های «ابوجهل» به شهادت رسید؛ ولی حاضر نشد از عقیده خود دست بردارد.^{۱۲۷}

اکنون خداوند می‌خواهد پاداش ایستادگی او را بدهد، برای همین او را زنده کرده است تا شاهد عزّت اسلام باشد.

یکی دیگر از آن بانوان «أُمُّ أَيْمَن» است. آیا او را می‌شناسی؟
أُمُّ أَيْمَن در جنگ أُحُد و حُنَين و خَيْبَر در لشکر اسلام همراه پیامبر بود و به
پرستاری مجروحان می‌پرداخت.^{۱۲۸}
اکنون او هم به امر خدا زنده شده است تا این بار در لشکر فرزند پیامبر به
مداوای مجروحان بپردازد.

آن سنگ بزرگ را بیاورید!

امام یکی از یاران نزدیک خود را به عنوان فرماندار مکه و جانشین خود معین می‌نماید و دستور حرکت به سوی مدینه را صادر می‌کند.^{۱۲۹}

لشکر به سمت مدینه به پیش می‌رود.

هوا خیلی گرم است و کم‌کم تشنگی بر همه غلبه می‌کند.

من که خیلی تشنه هستم و در این فکرم که چگونه در این بیابان خشک، آب پیدا کنم. آیا تو هم تشنه شده‌ای؟

امام تشنگی و گرسنگی یارانش را می‌بیند، دستور می‌دهد تا لشکر در وسط بیابان منزل کند.

اینجا یک بیابان خشک است، نه آبی، نه گیاهی! فقط عطش است و گرمای سوزان صحرای حجاز!

آن طرف چه خبر است؟ چرا همه نگاه‌ها متوجه آنجا شده است؟

امام دستور داده است سنگ بزرگی را پیش او بیاورند.

این سنگ کجا بوده است؟

گویا از زمانی که از مکه حرکت کرده‌ایم، این سنگ همراه این لشکر بوده است.

اکنون، امام با عصایش به این سنگ می‌زند. ناگهان همه فریاد می‌زنند: آب! آب!

چه آب گوارایی از این سنگ جاری می‌شود! خدایا این سنگ و این عصا چه حکایتی دارند؟

اصل ماجرا به زمان موسی علیه السلام، برمی‌گردد، آن زمانی که قوم موسی در بیابانی بدون آب، گرفتار شده بودند و نزدیک بود از تشنگی هلاک شوند، پس موسی علیه السلام عصای خود را بر سنگی زد و دوازده چشمه آب از آن سنگ جاری شد.

همه قوم بنی اسرائیل که بیش از ششصد هزار نفر بودند از آن آب سیراب شدند. اکنون همان سنگ در مقابل امام زمان می‌باشد.^{۱۳۰}

این سنگ از موسی علیه السلام به امام به ارث رسیده است، آری به راستی که او وارث همه پیامبران می‌باشد.^{۱۳۱}

آبی که از این سنگ می‌جوشد هم تشنگی را برطرف می‌کند و هم نیاز انسان را به غذا!^{۱۳۲}

لشکر به سوی مکه باز می‌گردد

ما هنوز از شهر مکه فاصله زیادی نگرفته‌ایم که خبر ناگواری از آن شهر به ما می‌رسد.

به امام خبر می‌رسد مردم مکه شورش و انقلاب کرده‌اند و فرماندار شهر را به قتل رسانده‌اند.^{۱۳۳}

اکنون امام دستور می‌دهد تا لشکر به سوی مکه باز گردد.

خبر به مردم مکه می‌رسد. آنها می‌دانند که نمی‌توانند با این لشکر مقابله کنند، بنابراین با گریه، خدمت امام می‌رسند و می‌گویند: «ای مهدی آل محمد، توبه ما را بپذیر». ^{۱۳۴}

شما فکر می‌کنید آیا امام توبه آنها را می‌پذیرد؟

آری درست حدس زده‌اید، او فرزند همان کسی است که وقتی نگاهش به «ابن ملجم» افتاد به پسرش، امام حسن علیه السلام فرمود: «پسرم با او مهربان باش و در حق او احسان کن، مبادا او گرسنه بماند». ^{۱۳۵}

علی علیه السلام در حالی که فرقتش با شمشیر ابن ملجم شکافته شده بود، سفارش قاتل خویش را به فرزندش می‌کرد!

امام زمان فرزند همان علی علیه السلام است. او تمام مردم مکه را می‌بخشد! به راستی، کدامین حکومت است که چنین عطوفت و مهربانی داشته باشد؟ آیا تا به حال شنیده‌ای که مردم شهری قیام کنند و فرماندار را که نماینده حکومت است به قتل برسانند؛ اما آن حکومت همه مردم را ببخشد؟ آنانی که مردم را از امام زمان و دوران ظهور می‌ترسانند، ندانسته آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

چرا ما ندانسته، چنین عمل می‌کنیم؟

چرا به جای آنکه شوق و اشتیاق مردم را به ظهور زیاد کنیم، آنان را بیشتر می‌ترسانیم، این همان چیزی است که دشمنان مکتب تشیع می‌خواهند. امام زمان ما، مظهر رحمت و مهربانی خداوند است.

او می‌آید تا مردم دنیا، مهر و محبت را در وجود او بیابند.^{۱۳۶}

به هر حال امام، تمام مردم مکه را می‌بخشد؛ فرمانداری جدید برای شهر مشخص و سپس به سوی مدینه حرکت می‌کند.^{۱۳۷}

هنوز چند منزل از مکه دور نشده‌ایم که خبر جدیدی می‌رسد: مردم مکه بار دیگر انقلاب کرده و فرماندار جدید را هم کشته‌اند.

امام این بار تصمیم می‌گیرد تا شهر مکه را از وجود آن ظالم‌ها پاک کند. او گروهی از یاران خود را به مکه می‌فرستد تا در این شهر امنیت و آرامش را برقرار کنند.^{۱۳۸}

انتقام از دشمنان مهتاب

لشکر امام زمان به مدینه، شهر پیامبر ﷺ نزدیک می‌شود.
اگر چه تعداد زیادی از سپاه سفیانی، در سرزمین «بَیْدَا» هلاک شدند؛ امّا هنوز گروهی از آنان شهر مدینه را در تصرّف دارند.
آنان در شهر مدینه جنایت‌های زیادی کرده‌اند و مسجد و حرم پیامبر ﷺ را ویران کرده‌اند.

لشکر امام وارد مدینه می‌شود و شهر به تصرّف امام در می‌آید.
امام وارد مسجد و حرم پیامبر ﷺ می‌شود و دستور تعمیر آنجا را می‌دهد.
آری، اینجا، مدینه است، شهر حزن و اندوه!
در مدینه بود که گروهی جمع شدند و درب خانهٔ وحی را آتش زدند، هنوز صدای گریهٔ فاطمه علیها السلام در شهر طنین انداز است، قدم به قدم این شهر، شاهد مظلومیت فاطمه علیها السلام است.

امام می‌خواهد تا از دشمنان مادر مظلومش انتقام بگیرد. اگر دیروز

نامردهایی، در خانه فاطمه را آتش زدند، امروز به امر خدا، آنان زنده می‌شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بس بزرگ سوزانده شوند.^{۱۳۹}

و اینجاست که دل هر شیعه‌ای شاد و مسرور می‌شود.

آری، امروز دشمنان فاطمه علیها السلام در آتش می‌سوزند و به سزای عمل ننگین خود می‌رسند و همه دوستان خدا شاد می‌شوند.

امام بعد از اینکه برنامه‌های خود را در شهر مدینه انجام داد به سوی شهر کوفه حرکت می‌کند؛ زیرا خداوند چنین خواسته است که پایتخت حکومت مهدوی، کوفه باشد.

پیش به سوی کوفه

آیا تاکنون نام «سیدحَسَنی» را شنیده‌ای؟

او از فرزندان امام حسن علیه السلام است که در «خراسان» قیام می‌کند و مردم را به یاری امام زمان دعوت می‌کند.

سیدحسَنی شنیده است که کوفه در تصرف سفیانی است برای همین با لشکر خود به سمت کوفه حرکت کرده تا سفیانی را شکست دهد و کوفه را آزاد کند. او پرچم‌هایی به رنگ سیاه برای لشکر خود انتخاب می‌کند و با دوازده هزار نفر به سمت کوفه به پیش می‌تازد.^{۱۴۰}

وقتی این خبر به سفیانی می‌رسد از کوفه بیرون می‌رود و این شهر به تصرف سیدحسَنی در می‌آید.^{۱۴۱}

فرار سفیانی از کوفه، یک تاکتیک نظامی است؛ زیرا هدف اصلی او جنگ با امام زمان است، برای همین او می‌خواهد قوای خود را برای آن جنگ اصلی نگاه دارد.

هنوز به کوفه نرسیده‌ایم که خبر فتح کوفه به دست سیدحسنی به ما می‌رسد. حالا دیگر لشکر حق به راحتی می‌تواند وارد این شهر شود. خیلی دلم می‌خواهد مسجد کوفه را ببینم. لحظه شماری می‌کنم تا هر چه زودتر وارد کوفه شویم؛ اما لشکر متوقف می‌شود.

به راستی چه خبر است؟

امام دستور داده‌اند که لشکر، همین‌جا بیرون کوفه متوقف شود.

آن طرف را نگاه کن!

سیدحسنی با یاران خود به سمت ما می‌آیند. او خدمت امام می‌رسد و عرض سلام و ادب می‌کند.

او به مولای خود، اعتقاد محکمی دارد؛ اما برای اینکه یقین یاران او زیادتیر شود، خطاب به امام می‌گوید: «اگر شما مهدی آل محمد هستید، نشانه‌های امامت را به ما نشان بدهید». ۱۴۲

شاید بگویی نشانه‌های امامت دیگر چیست؟

منظور سیدحسنی، عصای موسی علیه السلام و انگشتر و عمامه پیامبر اسلام است.

امام زمان تمام آنچه را سیدحسنی تقاضا کرده است به او نشان می‌دهد.

سیدحسنی فریاد می‌زند: الله أكبر، الله أكبر.

همه نگاه می‌کنند، او پیشانی امام را می‌بوسد. ۱۴۳

و بعد چنین می‌گوید: «ای فرزند رسول خدا! من می‌خواهم با شما بیعت کنم». ۱۴۴

سیدحسنی با امام بیعت کرده و پیمان یاری می‌بندد. وقتی یاران او این

صحنه را می‌بینند، آنها نیز با امام بیعت می‌کنند.
 دیگر وقت آن رسیده است که امام وارد شهر کوفه شود.
 یاران امام در مسجد کوفه مستقر شده و در جای جای این مسجد خیمه به
 پا می‌کنند.^{۱۴۵}
 امشب اولین شبی است که لشکریان امام به مسجد کوفه آمده‌اند، آنها تا
 صبح مشغول راز و نیاز با خدای مهربان می‌شوند.
 آیا می‌دانی خواندن نماز مستحبی در این مسجد به اندازه ثواب یک عمره
 (سفر زیارتی خانه خدا) است.^{۱۴۶}
 چند روز می‌گذرد...
 خبردار می‌شویم که امام همراه با گروهی از یاران خود به سمت بیابان‌های
 اطراف کوفه می‌روند. پس ما نیز همراه آنان می‌رویم تا ببینیم چه خبر است.
 بعد از مدتی راه پیمایی، امام در وسط بیابان می‌ایستد و به یاران خود دستور
 می‌دهد تا در زمین گودالی بکنند.
 بعد از مدتی، همه متوجه چیز عجیبی می‌شوند. نگاه کن، دوازده هزار سلاح،
 آن هم در دل خاک!
 آری، اینها اسلحه‌هایی است که خدا برای امام و یاران او آماده کرده
 است.^{۱۴۷}
 امام به یاران خود دستور می‌دهد تا این اسلحه‌ها را به شهر کوفه ببرند و در
 میان لشکریان تقسیم کنند.
 یاران همه اسلحه‌ها را برداشته و به سوی کوفه باز می‌گردند.

سفیانی توبه می‌کند

در این مدتی که امام در کوفه بودند هفتاد هزار نفر به لشکر او پیوسته‌اند.^{۱۴۸} هدف اصلی امام برقراری عدالت و امنیت است و برای همین امام تصمیم می‌گیرد تا به جنگ سفیانی برود. این خبر به سفیانی می‌رسد. سفیانی به فکر فرو می‌رود. او به یاد سیصد هزار نفری می‌افتد که در سرزمین «بَیْدا» به دل زمین فرو رفتند. او می‌ترسد که خودش هم به چنین سرنوشتی دچار شود.

اکنون، سفیانی تصمیم می‌گیرد توبه کند و جان خویش را نجات دهد.

به راستی آیا امام توبه او را می‌پذیرد؟

نگاه کن! این سفیانی است که از لشکر خود جدا شده و تنهایی تنها به سوی امام می‌آید. چون او تنها آمده و سلاحی همراه خود ندارد، یاران به او اجازه می‌دهند تا نزدیک شود.^{۱۴۹}

سفیانی نزد امام می‌رود و با او گفتگو می‌کند.

من بی‌صبرانه منتظر می‌مانم ببینم نتیجه چه می‌شود، آیا امام او را می‌پذیرد.

هیچ کس فراموش نمی‌کند که سفیانی جنایت‌های زیادی کرده است و هزاران نفر از شیعیان را به شهادت رسانده است. آیا درست می‌بینم؟ این سفیانی است که با امام بیعت می‌کند! امام توبهٔ سفیانی را پذیرفته است.

جان به فدای تو ای امامِ مهربانی‌ها!
تو آن قدر مهربانی که سفیانی را که قاتلِ هزاران نفر است را نیز می‌بخشی!
پس چرا عده‌ای به دروغ مرا از شمشیر تو ترسانده‌اند؟ برای چه من این سخنان دروغ را باور کرده‌ام؟ چرا؟

اکنون سفیانی که با امام بیعت کرده است به سوی لشکر خود باز می‌گردد.

وقتی سفیانی به لشکر خود می‌رسد، سربازانش به او می‌گویند:

– جناب فرمانده! سرانجام کار شما چه شد؟

– من تسلیم شدم و با امام بیعت کردم.^{۱۵۰}

– چه کار اشتباهی کردید و ذلت را برای خود خریدید.

– منظور شما چیست؟

– شما فرماندهٔ لشکری بزرگ بودید و ما همه گوش به فرمان تو بودیم؛ اما

اکنون سربازی بیش نیستی که باید از فرماندهٔ خود اطاعت کنی!^{۱۵۱}

آری سربازان سفیانی از نقطهٔ ضعف او باخبرند و می‌دانند که او تشنهٔ قدرت

است. آنها این گونه با احساسات او بازی می‌کنند.

سفیانی ساعتی به فکر فرو می‌رود و متأسفانه، سخنان آنان کار خودش را می‌کند و سرانجام سفیانی را از تصمیم خود پشیمان می‌کند. او اکنون بیعت خود را با امام می‌شکند و تصمیم می‌گیرد تا به شهر کوفه یورش ببرد و با امام بجنگد.^{۱۵۲}

جنگ سختی در پیش است

سفیانی بسیار مغرور شده است؛ زیرا تعداد سپاه او دو برابر لشکر امام است. او خبر دارد که آمار یاران امام به این شرح است:

- ده هزار سربازی که از مکه با امام به کوفه آمده‌اند.
- دوازده هزار سربازی که با سیدحسینی از خراسان، آمده‌اند.
- هفتاد هزار سربازی که در کوفه به امام ملحق شده‌اند.

در سپاه سفیانی، صد و هفتاد هزار سرباز وجود دارد و او با امید پیروزی قطعی به سمت کوفه حرکت می‌کند.^{۱۵۳}

او نمی‌داند که هزاران فرشته، در رکاب مولایمان می‌باشند و او را یاری می‌کنند.

اکنون به امام خبر می‌رسد که سپاه سفیانی به قصد جنگ به سوی کوفه به می‌آید.^{۱۵۴}

لشکر امام از شهر کوفه خارج شده و موضع می‌گیرد.

اکنون هر دو لشکر روبروی هم قرار گرفته‌اند.
امام زمان به سپاه سفیانی نزدیک می‌شود و با آنان سخن می‌گوید و آنها را نصیحت می‌کند.

یاران سفیانی به امام می‌گویند: «از همان راهی که آمده‌ای بازگرد».^{۱۵۵}
امام به سخن گفتن با آنها ادامه می‌دهد و به آنان می‌گوید: «آیا می‌دانید که من فرزند پیامبر هستم».

نمی‌دانم چه می‌شود که سفیانی فعلاً از جنگ منصرف می‌شود، شاید می‌ترسد که اگر امروز جنگ را آغاز کند، سربازانش دیگر آن شجاعت لازم را برای حمله نداشته باشند؛ زیرا آنان سخنان امام را شنیده‌اند و احتمال دارد قلب آنها به امام علاقه پیدا کرده باشد.

سفیانی می‌خواهد برای مدتی جنگ را عقب بیاورد تا اثر سخنان امام از بین برود. او دستور عقب نشینی می‌دهد.

سپاه سفیانی از میدان جنگ عقب نشینی می‌کند و اوضاع آرام می‌شود.
خورشید روز جمعه طلوع می‌کند. به امام خبر می‌رسد که سفیانی یکی از یاران امام را به شهادت رسانده است.

گویا سفیانی تصمیم دارد به کوفه حمله کند.^{۱۵۶}

امام آماده دفاع می‌شود و میان دو لشکر، جنگ سختی در می‌گیرد.
سفیانی آغازگر جنگ می‌شود و گروهی از یاران امام به شهادت می‌رسند.
خوشا به حال آنها که به آرزویشان رسیدند!
اکنون دیگر وعده خدا فرا می‌رسد. سفیانی در وسط میدان ایستاده است و از زیادی سربازانش خیلی خوشحال است.

ناگهان او می‌بیند که سربازان یکی بعد از دیگری بر روی زمین می‌افتند! سفیانی نمی‌داند که فرشتگان زیادی به یاری امام آمده‌اند. سفیانی هرگز پیش‌بینی نمی‌کرد که سپاهیان او این‌گونه تار و مار شوند. سفیانی که اوضاع را چنین می‌بیند می‌فهمد که دیگر مقاومت هیچ فایده‌ای ندارد، او با تنی چند از یاران خود فرار می‌کند.^{۱۵۷}

آیا تاکنون اسم «صیاح» را شنیده‌ای؟

او یکی از فرماندهان لشکر امام است. او با گروهی از سربازان خود به دنبال سفیانی می‌روند و سرانجام او را اسیر می‌کنند.

هوا تاریک شده است و امام نماز عشا می‌خواند. اکنون سفیانی را به نزد امام می‌آورند.

سفیانی رو به امام می‌کند و می‌گوید: به من مهلت دیگری بده!

امام نگاهی به یاران خود می‌کند و می‌فرماید: نظر شما در مورد او چیست؟

من عهد کرده‌ام که هر کاری انجام دهم با نظر و رضایت شما باشد.

یاران امام با هم مشورت می‌کنند و سرانجام تصمیم می‌گیرند که سفیانی مجازات شود؛ زیرا او بسیاری از شیعیان را مظلومانه به قتل رسانده و یکبار هم پیمان شکنی کرده است.

این‌گونه است که سفیانی به سزای کارهای خود می‌رسد و دنیا برای همیشه از ظلم و ستم او آسوده می‌شود.^{۱۵۸}

حرکت به سوی فلسطین

بعد از کشته شدن سفیانی و نابود شدن لشکر او، امام تصمیم می‌گیرد تا لشکریانی را به سرتاسر جهان بفرستد.

فرماندهی هر لشکر به یکی از سیصد و سیزده نفر واگذار و دستورات لازم به آنان داده می‌شود.

امام از آنان می‌خواهد که هر جا مسأله تازه‌ای برای آنها پیش آمد که راه حل آن را نمی‌دانستند به کف دست خود نگاه کنند؛ زیرا این‌گونه می‌توانند جواب سؤال خود را بیابند.^{۱۵۹}

اکنون موقع خداحافظی است!

این سیصد و سیزده یار باوفا می‌خواهند از امام جدا شوند.

اینجاست که امام تک تک آنها را به نزد خود فرا می‌خواند و دست خود را به سینه آنها می‌کشد.^{۱۶۰}

آیا می‌دانی علت این کار امام چیست؟

این سیصد و سیزده نفر نمایندگان امام زمان در سرتاسر جهان هستند و آنها باید نماینده همه خوبی‌ها باشند.

امام با کشیدن دست به سینه آنان، آمادگی آنها را برای این مأموریت مهم زیاده‌تر می‌کند.

همه یاران همراه با گروهی از نیروهای خود به سوی کشورهای مختلف حرکت می‌کنند تا هر چه زودتر حکومت جهانی مهدوی تشکیل شود.^{۱۶۱} یاران امام قدرت عجیبی دارند و حتی می‌توانند از روی آب عبور کنند، برای همین برای پیمودن دریاها، نیازی به کشتی ندارند.^{۱۶۲}

امام کسی را به فلسطین نمی‌فرستد. تو تعجب می‌کنی و علت را می‌پرسی. نگاه کن! امام خودش می‌خواهد به فلسطین برود، زیرا آنجا حوادث مهمی روی خواهد داد و باید امام آنجا باشد.

بنابراین امام زمان با گروهی از یاران خود به سوی قُدس حرکت می‌کند. مدتی می‌گذرد...

امام به قُدس می‌رسد و چند روز در آن شهر اقامت می‌کند تا روز جمعه فرا برسد.

و تو نمی‌دانی که آن روز جمعه چقدر سرنوشت ساز است! در آن روز، عدّه زیادی از مسیحیان در این شهر جمع خواهند شد. قرار است اتفاق مهمی روی بدهد.

روز جمعه فرا می‌رسد. چه اجتماع باشکوهی!! همه منتظر هستند.

آنجا را نگاه کن! بالای سرت را می‌گوییم، آسمان را ببین!

آیا آن ابر سفید را می‌بینی؟ آن جوان کیست که بر فراز آن ابر قرار گرفته

است؟

آیا آن دو فرشته را می‌بینی که در کنار او ایستاده‌اند؟^{۱۶۳}
آن ابر به سوی زمین می‌آید. در بیت المقدس غوغایی برپا شده است!
شوری در میان مسیحیان برپا می‌شود.
شاید آن جوان، عیسی علیه السلام باشد!
آری، درست حدس زدم، او عیسی علیه السلام است.
آن ابر سفید، کنار قدس قرار می‌گیرد و عیسی علیه السلام از آن پیاده می‌شود.
مسیحیان که از شادی در پوست خود نمی‌گنجند به طرف او می‌روند و
می‌گویند که ما همه یاران و انصار تو هستیم.
شما فکر می‌کنید که عیسی علیه السلام چه جوابی به آنها می‌دهد؟
عیسی علیه السلام می‌فرماید: «شما یاران من نیستید».^{۱۶۴}
همه مسیحیان تعجب می‌کنند. عیسی علیه السلام، بدون توجه به آنان، حرکت
می‌کند.

او به کجا می‌رود؟ آن طرف را نگاه کن!
امام زمان در محراب «مسجد الأقصى» ایستاده و همه یارانش پشت سر او
به صف نشسته‌اند و منتظرند تا وقت نماز شود.
عیسی علیه السلام به سوی محراب می‌رود. او به امام نزدیک می‌شود و به امام
سلام می‌کند و با او دست می‌دهد.
امام زمان به او رو کرده و می‌فرماید: «ای عیسی! جلو بایست و امام جماعت
ما باش».^{۱۶۵}
عیسی علیه السلام می‌گوید: «من به زمین آمده‌ام تا وزیر تو باشم، نیامده‌ام تا فرمانده

باشم، من نماز خود را پشت سر شما می‌خوانم». ۱۶۶
 نماز بر پا می‌شود، همه مسیحیان با تعجب نگاه می‌کنند. عیسی علیه السلام در صف
 نماز مسلمانان حاضر شده و با آنها نماز می‌خواند.
 اینجاست که بسیاری از آنها مسلمان شده و به جمع یاران امام زمان
 می‌پیوندند.
 همسفرم! امام برنامه دیگری هم در اینجا دارد و آن ماجرای «صندوق
 مقدس» است.

آیا می‌دانی «صندوق مقدس» چیست؟
 حتماً شنیده‌ای که چون موسی علیه السلام به دنیا آمد، مادرش، او را در میان
 صندوقی نهاد و آن را به دریا انداخت.
 اکنون آن صندوق نزد امام است و او این صندوق را همراه خود به اینجا
 آورده است، شاید که این صندوق وسیله هدایت یهودیان بشود!
 آیا می‌دانی که این صندوق، نزد یهودیان، بسیار مقدس است؟
 آیا خبر داری که این صندوق، بزرگ‌ترین نماد مذهبی یهودیان می‌باشد.
 موسی علیه السلام، قبل از مرگ خود، تورات اصلی را (که بر لوح‌های گل نوشته شده
 بود) در میان همین صندوق قرار داد و به جانشین خود «یوشع» سپرد.
 تا زمانی که این صندوق میان یهودیان بود، آنان عزیز بودند؛ اما از آن زمانی
 که آن صندوق از میان آنها رفت عزت آنها هم رفت.
 آری، آنان حرمت آن صندوق را نگاه نداشتند و خداوند آن صندوق را از آنها
 گرفت. ۱۶۷

خوب است سؤال دیگری را مطرح کنم: آیا می‌دانی وقتی یکی از پیامبران

بنی اسرائیل از دنیا می‌رفت چه کسی جانشین او می‌شد؟
هر کس که این صندوق نزد او یافت می‌شد، پیامبر بعدی بود و یهودیان در
مقابل او تسلیم می‌شدند.^{۱۶۸}

اکنون برنامه‌ی امام این است که آن صندوق را به یهودیان نشان بدهد.
وقتی یهودیان صندوق گمشده خود را نزد امام می‌بینند خیلی تعجب
می‌کنند. عده‌ی زیادی از آنها به امام ایمان می‌آورند؛ زیرا آنان بر این اعتقاد
هستند که صندوق مقدس را نزد هر کس یافتند باید تسلیم او شوند.^{۱۶۹}
عده‌ی کمی از آنان با اینکه حق را می‌بینند از قبول آن خودداری می‌کنند و امام
با آنها وارد جنگ می‌شود و آنها را شکست می‌دهد.
اکنون دیگر برنامه‌ی امام، در بیت المقدس تمام شده است و امام به سوی کوفه
باز می‌گردد.

بازگشت به کوفه

خبر می‌رسد که کشورها یکی پس از دیگری توسط یاران امام‌زمان فتح شده‌اند.

و جالب آنکه بسیاری از کشورها بدون هیچ‌گونه مقاومتی تسلیم شده‌اند و از جان و دل حکومت عدل مهدوی را پذیرفته‌اند و یاران امام فقط با سیزده شهر و گروه جنگ کرده‌اند.^{۱۷۰}

آری در سرتاسر جهان، حکومت واحدی تشکیل شده است.^{۱۷۱} و در جای جای دنیا صدای توحید و یکتاپرستی طنین انداز است و همه شهرهای دنیا پر از انسان‌هایی است که محبت اهل بیت علیهم‌السلام را در سینه دارند.^{۱۷۲}

تنها دین جهان، دین اسلام است و این همان وعده‌ای بود که خدا به پیامبرش داده بود.^{۱۷۳}

از روزی که امام‌زمان در مکه ظهور کرد تا امروز که حکومت واحد جهانی

تشکیل شده است، فقط هشت ماه گذشته است.^{۱۷۴}

اکنون دیگر امام، اسلحه خود را بر زمین می‌گذارد؛ زیرا در سرتاسر زمین امنیت برقرار شده است.

امام کوفه را به عنوان محل سکونت و زندگی خود انتخاب می‌کند و این شهر پایتخت حکومت جهانی می‌شود.

مسجد کوفه دیگر گنجایش مردم را ندارد به همین دلیل، امام اقدام به ساختن چند مسجد جدید در شهر کوفه می‌کند.^{۱۷۵}

امام، مسجد سهله را به عنوان منزل خود اختیار می‌کند. این مسجد خانه ادریس علیه السلام و خانه ابراهیم علیه السلام بوده است.^{۱۷۶}

درست است که همه دنیا در اختیار امام زمان است و همه ثروت‌های جهان در دست اوست؛ اما روش زندگی او بسیار ساده و بی‌آلایش است.^{۱۷۷}

آری، امام به روش جدّ خود حضرت علی علیه السلام عمل می‌کند که در زمان حکومت، غذای او همواره نان جو بود.

امام هر کجا که می‌رود ابری بالای سر او سایه انداخته است، این یک ابر سخنگو است و با صدایی زیبا ندا می‌دهد: «این مهدی است».^{۱۷۸}

هر چه از زمان بگذرد، در جوانی امام، تغییری ایجاد نمی‌شود و آن حضرت هرگز پیر نمی‌شود.^{۱۷۹}

بهشت روی زمین

اکنون می‌خواهم از چگونگی زندگی در روزگار ظهور سخن بگویم، آیا موافق هستید؟

شما عالم زیبای ظهور را این‌گونه می‌یابید:

همه خوبی‌ها در این زمان می‌باشد.^{۱۸۰}

همه اهل آسمان‌ها و تمام مردم زمین در شادی و نشاط هستند؛ زیرا حکومت عدل برقرار شده است.^{۱۸۱}

از ظلم و ستم هیچ خبری نیست.

فقر از میان رفته است به طوری که مردم، فقری را نمی‌یابند تا به او صدقه بدهند.^{۱۸۲}

همه مردم به جای عشق به دنیا، عاشق عبادت هستند و کمال خویش را در عبادت و بندگی خدا جستجو می‌کنند و هرگز گناه نمی‌کنند.^{۱۸۳}

فرشتگان همواره بر انسان‌ها سلام می‌کنند؛ با آنها معاشرت دارند و در

مجالس آنها شرکت می‌کنند.

آری قلب مردم آن قدر پاک شده است که می‌توانند فرشتگان را ببینند.^{۱۸۴}
خداوند دست رحمت خویش را بر سر مردمان می‌کشد و عقل همه انسان‌ها
کامل می‌شود.^{۱۸۵}

علم و دانش رشد زیادی پیدا کرده است به طوری که دانش بشر، بیش از ده
برابر شده است.^{۱۸۶}

خداوند قوای بینایی و شنوایی مردم را زیاد می‌کند تا آنجا که مردم بدون
هیچ‌گونه وسیله‌ای، در هر کجای دنیا که باشند می‌توانند امام را ببینند و کلام
او را بشنوند.^{۱۸۷}

افرادی که دوست دارند خدمت امام برسند به وسیله فرشتگان به کوفه برده
می‌شوند و سپس به وطن خود بازگردانده می‌شوند.^{۱۸۸}

مؤمن آنقدر مقام پیدا کرده است که امام، هر مؤمنی را به عنوان نماینده خود
در میان صد هزار فرشته قرار می‌دهد.^{۱۸۹}

در هیچ جای دنیا، شخص بیماری دیده نمی‌شود و همه در سلامت کامل
زندگی می‌کنند.^{۱۹۰}

هیچ اختلافی در سرتاسر دنیا به چشم نمی‌خورد و مردم از هر قبیله و قومی
که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می‌کنند.^{۱۹۱}

هیچ‌کس با دیگری دشمنی ندارد و مردم به هم حسادت نمی‌ورزند و همه با
هم صمیمی هستند.^{۱۹۲}

در این زمان، دیگر دوستی‌ها راستین است و برای همین به امر امام دوست
از دوست خود ارث می‌برد.^{۱۹۳}

تمام جهان از امنیت کامل برخوردار شده است به طوری که حیوانات وحشی هم، دیگر به انسان‌ها آزار نمی‌رسانند و حتی گرگ هم به گوسفند حمله نمی‌کند.^{۱۹۴}

باران رحمت الهی زیاد می‌بارد و سرتاسر دنیا، سرسبز و خرم است.^{۱۹۵} این همان ظهور زیبایی است که همهٔ انبیاء و اولیای الهی، منتظر آن بودند. ظهوری که آرزوی دل همهٔ انسان‌ها بوده است...

سخن آخر

سلام بر تو ای جانِ جهان و ای گنجِ نهان!
اکنون دانسته‌ایم ظهورت چه زیباست و آمدنت چه شکوهی دارد؛ بی‌صبرانه
منتظریم تا بیایی و با دست مهربانی ما را نوازش کنی و جان‌های تشنه‌ی ما را با
مهر و عطوفت سیراب نمایی.

ای که شکوه آمدن بهار از توست!
ای که زیبایی گل‌های بهاری به خاطر توست!
مولای خوب ما، بیا! بیا، که سخت مشتاق آمدنت شده‌ایم.
سپاس خدای را که برای شنیدن صدایت بیقرار شده‌ایم و چشم به راه آمدنت
هستیم.

سوگند یاد می‌کنیم تا جان در تن داریم با صلابتی هر چه بیشتر، سرود مهر
تو را سر می‌دهیم.

تا رمق در بدن داریم، محبت تو را بر دل‌های مردمان، پیوند می‌زنیم.

تا نفس در سینه داریم، عاشقانه از زیبایی آمدنت دم می‌زنیم و یاران
استوارت را یار راه می‌شویم و سرود جان‌بخش برپایی دولتت را فریاد می‌زنیم.
و با دستانی در هم فشرده و گام‌هایی همراه شده، در راه تو قدم برمی‌داریم.
به امید آمدنت ای که فقط تو آقای ما هستی و بس!

پایان

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

پی نوشتها

۱. الإمام الباقر عليه السلام: «يخرج القائم عليه السلام... يوم عاشوراء، اليوم الذي قُتل فيه الحسين عليه السلام»: تهذيب الأحكام ج ۴ ص ۳۳۲، شرح أصول الكافي ج ۱۲ ص ۳۰۱.
۲. أمير المؤمنين عليه السلام: «... كبسنا أصحاب السفيناني، فإذا تجلّى لهم الصبح يرونهم طائعين...»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۳ ص ۹۴.
۳. الإمام الكاظم عليه السلام: «... إنَّ أمر القائم حتم من الله، وأمر السفيناني حتم من الله، ولا يكون قائم إلا بالسفيناني»: قرب الإسناد ص ۳۷۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۸۲.
۴. الإمام الباقر عليه السلام: «يبعث السفيناني جيشاً إلى الكوفة وعدتهم سبعون ألفاً، فيصيبون من أهل الكوفة قتلاً وصلباً وسبياً...»: الغيبة للنعماني ص ۲۸۹، الاختصاص للمفيد ص ۲۵۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۳۸، تفسير العياشي ج ۱ ص ۲۴۵، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۴۸۶.
۵. الإمام الصادق عليه السلام: «يسوق بين يديه أعنزاً عجافاً حتّى يصل بها...»: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۶.
- رسول الله صلى الله عليه وآله: «... يصبر حتّى يأذن الله له بالخروج، فيخرج من اليمن من قرية يُقال لها أكرعة...»: كفاية الأثر ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۳۵، وج ۵۲ ص ۳۸۰.
- رسول الله صلى الله عليه وآله: «... فيخرج رجل من أهل المدينة هارباً إلى مكّة، فيأتيه ناس من أهل مكّة فيخرجونه...»: سنن أبي داود ج ۲ ص ۲۷۵، كنز العمال ج ۱۱ ص ۱۳۵.
۷. أمير المؤمنين عليه السلام: «... شعره على منكبيه ونور وجهه يعلو سواد لحيته ورأسه...»: روضة الواعظين ص ۲۲۶، الإرشاد للمفيد ص ۳۸۲، الغيبة للطوسي ص ۴۷۰، الخرائج والجرائح ج ۲ ص ۱۱۵۲، إعلام الوری ص ۲۹۴، كشف الغمّة ص ۲۶۳، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۳۶.

٨. رسول الله ﷺ: «... على خده الأيمن خال كأنه كوكب دُرِّي»: كشف الغمّة ص ٢٦٩، العقد النضيد ص ٢٩، بحار الأنوار ص ٨٠، غاية المرام ص ١١٤، كشف الخفاء ص ٢٨٨، مجمع الزوائد ج ٧ ص ٣١٩، المعجم الكبير ج ٨ ص ١٠٢، مسند الشاميين ج ٢ ص ٤١٠، كنز العمال ج ١٤ ص ٢٦٨، الإصابة ج ٦ ص ٧١، ينابيع المودة ج ٣ ص ٢٠٠.
٩. رسول الله ﷺ: «المهدي من عترتي من ولد فاطمة»: سنن أبي داود ج ٢ ص ٣١٠، تحفة الأحوذى ج ٦ ص ٤٠٣، عون المعبود ج ١١ ص ٢٥١، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ١ ص ٢٨١، فيض القدير ج ٦ ص ٣٦٠.
١٠. الإمام الباقر عليه السلام: «يكون لصاحب هذا الأمر غيبة في بعض هذه الشعاب . ثمّ أوّماً بيده إلى ناحية ذي طوى»: الغيبة للنعمانى ص ١٨٧، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٤١، تفسير العياشي ج ٢ ص ٥٦، غاية المرام ج ٤ ص ٢١٠.
١١. الإمام الباقر عليه السلام: «أشيروا إلى ذوي أسنانكم وأخياركم عشرة... فينطلق بهم حتّى يأتون صاحبهم ويعدّهم إلى الليلة التي تليها»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٤٠، تفسير العياشي ج ٢ ص ٥٦.
١٢. الإمام الصادق عليه السلام: «كأنّي بالقائم على ذي طوى قائماً على رجليه حافياً يرتقب بسنة موسى...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٧٥.
١٣. الإمام الصادق عليه السلام: «فكأنّي أنظر إليه وقد دخل مكّة وعليه بُردة رسول الله وعلى رأسه عمامة صفراء»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
١٤. الإمام الباقر عليه السلام: «إنّه يقول القائم لأصحابه: يا قوم، إنّ أهل مكّة لا يريدوني...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٧.
١٥. الإمام الباقر عليه السلام: «... فيدعو رجلاً من أصحابه فيقول له: امض إلى أهل مكّة فقل: يا أهل مكّة، أنا رسول فلان إليكم، وهو يقول لكم: إنّنا أهل بيت الرحمة ومعدن الرسالة والخلافة، ونحن ذرية محمّد وسلالة النبيين، وأنا قد ظلّمنا واضطهدنا وقهرنا وابتزّ منا حقّنا منذ قبض نبيّنا إلى يومنا هذا، فنحن نستنصركم فانصرونا...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٧.
١٦. الإمام الباقر عليه السلام: «فإذا تكلم هذا الفتى بهذا الكلام أتوا إليه فذبّحوه بين الركن والمقام»: بحار

الأنوار ج ۵۲ ص ۳۰۷.

۱۷. الإمام الصادق عليه السلام: «قبل قيام القائم خمس علامات محتومات، اليماني والسفياي و قتل النفس الزكية والخسف بالببداء»: كمال الدين ص ۶۵، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۰۴.

۱۸. الإمام الصادق عليه السلام: «... لأنها بحذاء بيت المعمور، وهو مربع»: علل الشرائع ج ۲ ص ۳۹۸، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۱۹۱، بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۵.

الإمام السجّاد عليه السلام: «... وجعل لهم البيت المعمور الذي في السماء الرابعة»: علل الشرائع ج ۲ ص ۴۰۷.

۱۹. الإمام الصادق عليه السلام: «... نصب لمحمّد وعلى والحسن والحسين عليهم السلام منابر من نور عند البيت المعمور...»: الغيبة للنعمان ص ۲۸۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

۲۰. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيصعدون عليها ويجمع لهم الملائكة والنبيّين والمؤمنين، ويفتح أبواب السماء...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

۲۱. الإمام الصادق عليه السلام: «... يا ربّ، ميعادك الذي وعدت في كتابك...»: الغيبة للنعمان ص ۲۸۴.

۲۲. الإمام الصادق عليه السلام: «... ثمّ يختر محمّد وعليّ والحسن والحسن سجداً، ثمّ يقولون: يا ربّ اغضب، فإنّه هتك حرّيمك...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۷.

۲۳. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا كان ليلة الجمعة أهبط الربّ تبارك وتعالى ملكاً إلى السماء الدنيا...»: الغيبة للنعمان ص ۲۸۴.

۲۴. الإمام الباقر عليه السلام: «بيننا شباب الشيعة على ظهور سطوحهم نيام، إذا توافوا إلى صباحهم ليلة واحدة...»: الغيبة للنعمان ص ۳۳۰، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۰.

۲۵. الإمام الصادق عليه السلام: «فهؤلاء ثلاثمئة وثلاثة عشر رجلاً بعدد أهل البدر، يجمعهم الله بمكة في ليلة واحدة وهي ليلة الجمعة...»: الملاحم والفتن ص ۳۷۹.

۲۶. أمير المؤمنين عليه السلام: «إن أصحاب القائم شباب لا كهول فيهم، إلا كالكحل في العين...»: الغيبة للنعمان ص ۳۳۰.

۲۷. أمير المؤمنين عليه السلام: «كأنّي أنظر إليهم والزيّ واحد والقَدْ واحد والجمال واحد واللباس واحد...»: الملاحم والفتن ص ۲۹۴.

۲۸. الإمام الصادق عليه السلام: «أما لو كملت العدة الموصوفة ثلاثمئة وبضعة عشر، كان الذي

- تريدون): الغيبة للنعماني ص ٢١١، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ١٦٥.
٢٩. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا أذن دعا الله باسمه العبراني فاتيحت له صحابته الثلاثمائة والثلاثة عشر...»: الغيبة للنعماني ص ٣٢٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٨.
٣٠. الإمام الصادق عليه السلام: «... إذ يقبل رجل من بني مخزوم يتخطى رقاب الناس حتى تأتي رئيسهم فيقول: لقد رأيت في ليلتي هذه رؤيا عجيبة»: الملاحم والفتن ص ٣٧٩.
٣١. الإمام الصادق عليه السلام: «... رأيت كورة نار انقضت من عنان السماء، فلم تنزل تهوى حتى انحطت إلى الكعبة، فدارت فيها فأطافت بالكعبة ما شاء الله، ثم تطايرت شرقاً وغرباً...»: نفس المصدر ص ٣٧٩.
٣٢. الإمام الصادق عليه السلام: «... لقد رأيت عجباً وقد طرقكم في ليلتكم جند من جنود الله لا قوة لكم بهم»: نفس المصدر ص ٣٧٩.
٣٣. الإمام الصادق عليه السلام: «لا تعجلوا على القوم إنهم لم يأتوكم بعد بمنكر ولا ظهوراً خلافاً، ولعل الرجل منهم يكون في القبيلة من قبائلكم، فإن بدا لكم منهم شر فأنتم وهم، وأمّا القوم... سيماهم حسنة»: نفس المصدر ص ٣٧٩.
٣٤. الإمام الصادق عليه السلام: «يضرب الله آذانهم وعيونهم بالنوم، فلا يجمعوا بعد غداتهم إلى أن يقوم القائم عليه السلام»: نفس المصدر ص ٣٧٩.
٣٥. الإمام الباقر عليه السلام: «يخرج القائم عليه السلام... يوم عاشورا اليوم الذي قُتل فيه الحسين عليه السلام»: تهذيب الأحكام ج ٤ ص ٣٣٢، شرح أصول الكافي ج ١٢ ص ٣٠١.
٣٦. الإمام الباقر عليه السلام: ««أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»، نزلت في القائم»: الغيبة للنعماني ص ٣٢٨، بحار الأنوار ج ٥١ ص ٤٨، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٩٤.
- عن الإمام الجواد عليه السلام: «إن الله ليصلح له أمره في ليلة»: كمال الدين ص ٣٣٧، كفاية الأثر ص ٢٨١، إعلام الوري ج ٢ ص ٢٤٢.
- رسول الله صلى الله عليه وآله: «المهدي من أهل البيت، يصلحه الله في ليلة»: سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٦٧، مسند أبي يعلى ج ١ ص ٣٥٩.
٣٧. النمل: ٦٢.
٣٨. الإمام الباقر عليه السلام: «... حتى يسند ظهره إلى الحجر الأسود ويهز الراية الغالبة»: الغيبة للنعماني

- ص ٣٢٩، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٧٠.
٣٩. رسول الله ﷺ: «له عَلمٌ إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه...»: عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٦٥، كمال الدين ص ١٥٥، أعيان الشيعة ج ٢ ص ٦٠، قصص الأنبياء للراوندي ص ٣٦١.
٤٠. الإمام الصادق عليه السلام: «في راية المهدي مكتوب عليها: البيعة لله»: كمال الدين ص ٦٥٤، الملاحم والفتن ص ١٤٣، ينابيع المودة ج ٣ ص ٢٦٧.
٤١. الإمام الصادق عليه السلام: «... له سيف مغمد، فإذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده وأنطقه الله عز وجل، فناداه السيف: اخرج يا ولي الله...»: كمال الدين ص ١٥٥، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١١.
٤٢. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا قام القائم نزلت ملائكة بدر...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥٢.
٤٣. الإمام الصادق عليه السلام: «فيقول له جبرئيل: يا سيدي، قولك مقبول، وأمرك جائز...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢.
٤٤. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا الأرض...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٤٥. الإمام الباقر عليه السلام: «فيقوم القائم بين الركن والمقام فيصلي...»: تفسير العياشي ج ١ ص ٦٥، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٢٣.
٤٦. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر... فأول ما ينطق به هذه الآية: «بَقِيَةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»»: كمال الدين ص ٣٣١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٩٢.
٤٧. الإمام الصادق عليه السلام: «فيأمر الله عز وجل النور فيصير عموداً من الأرض...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٤٨. الإمام الصادق عليه السلام: «أأريك قميص القائم الذي يقوم فيه؟ فقلت بلى، قال: فدعا بقمطرٍ ففتحه وأخرج منه قميص كرابيس، فنشره فإذا في كُمه الأيسر دم، فقال: هذا قميص رسول الله ﷺ وفيه يقوم القائم...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥٠، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٥٥.
٤٩. الإمام الصادق عليه السلام: «ويمد يده فتري بيضاء من غير سوء، ويقول: هذه يد الله...»: مختصر

- بصائر الدرجات ص ١٨٣، الهداية الكبرى ص ٣٩٧.
٥٠. الإمام الباقر عليه السلام: «ومعه عهد من رسول الله قد توارثه الأبناء عن الآباء»: الاختصاص ص ٢٥٧.
٥١. الفتح: ١٠.
٥٢. الإمام الصادق عليه السلام: «هذه يد الله وعن الله وبأمر الله... فيكون أول من يقبل يده جبرئيل ثم يبايعه...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٨.
٥٣. أمير المؤمنين عليه السلام: «يقول المهدي... أبايعكم على أن لا تولون دابراً، ولا تسرقون، ولا تزنون، ولا تفعلون محرماً...»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ٢ ص ١٠٦.
٥٤. الإمام الصادق عليه السلام: «... يبايع الناس على كتاب جديد...»: الغيبة للنعماني ص ٢٠٠، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٧٢.
٥٥. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا قام القائم نزلت سيوف القتال، على كل سيف اسم الرجل واسم أبيه...»: الغيبة للنعماني ص ٢٥١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٥٦.
٥٦. الإمام الصادق عليه السلام: «مكتوب على كل سيف اسم الرجل واسم أبيه وحليته ونسبه...»: الغيبة للنعماني ص ٣٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٥ ص ٤٩.
٥٧. الإمام الصادق عليه السلام: «... لهم سيوف من حديد غير هذا الحديد، لو ضرب أحدهم بسيفه جبالاً لقدَّه حتى يفصله»: بصائر الدرجات ص ٥١٢، مختصر البصائر ج ٦ ص ٢٧، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ٤٣.
٥٨. الإمام الباقر عليه السلام: «فينادي المنادي بمكة باسمه... حتى يسمعه أهل الأرض كلهم...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٢٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٦٥.
٥٩. الإمام الصادق عليه السلام: «فإذا طلعت الشمس وأضاءت صاح صائح بالخلائق: يا معشر الخلائق، هذا مهدي آل محمد... فأول من يقبل يده الملائكة ثم الجن ثم النقباء، ويقولون: سمعنا وأطعنا...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٣، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٨.
٦٠. قلت لأبي عبد الله عليه السلام: «النداء حق؟ قال: أي والله حتى يسمعه كل قوم بلسانهم»: الغيبة للنعماني ص ٢٨٣، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٤٤.
٦١. الإمام الصادق عليه السلام: «ينادي منادٍ باسم القائم عليه السلام... يُسمع كل قوم بلسانهم...»: كمال الدين ص ٦٥٠، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٠٥.

۶۲. أمير المؤمنين عليه السلام: «فَعِنْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ عَلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ، وَيَشْرَبُونَ حَبَّهُ، فَلَا يَكُونُ لَهُمْ ذَكَرٌ غَيْرُهُ»: الملاحم والفتن ص ۱۲۸، كنز العمال ج ۱۴ ص ۵۸۷.
۶۳. الإمام الباقر عليه السلام: «فِينَادِي: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا نَسْتَنْصِرُ اللَّهَ، فَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ؟»: الغيبة للنعماني ص ۲۹، الاختصاص ص ۲۵۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۳۸.
۶۴. الإمام الصادق عليه السلام: «مَنْ أَعْظَمَ الْبَلِيَّةَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ صَاحِبِهِمْ شَابًا وَهُمْ يَحْسِبُونَهُ شَيْخًا كَبِيرًا»: الغيبة للنعماني ص ۱۹۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۸۷.
۶۵. أمير المؤمنين عليه السلام: «يُبْعَثُ وَهُوَ مَا بَيْنَ الثَّلَاثِينَ وَإِلَى الْأَرْبَعِينَ»: الملاحم والفتن ص ۱۵۴.
۶۶. الإمام السجاد عليه السلام: «فَيَقُومُونَ إِلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ، فَيَقُومُ ثَلَاثِمِئَةً وَيَنْفِ عَلَى الثَّلَاثِمِئَةِ فَيَمْنَعُونَهُ مِنْهُ»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۱۹۹.
۶۷. الإمام الصادق عليه السلام: «فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ إِلَّا خَضَعَ وَذَلَّتْ رَقَبَتُهُ لَهَا»: الغيبة للنعماني ص ۲۶۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۲.
۶۸. الإمام الصادق عليه السلام: «صَعِدَ إِبْلِيسُ فِي الْهَوَا حَتَّى يَتَوَارَى عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ، ثُمَّ يَنَادِي...»: الغيبة للنعماني ص ۲۶۸، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۶۸.
- عن الإمام الصادق عليه السلام: «ثُمَّ يَنَادِي إِبْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ فِي آخِرِ النَّهَارِ: الْإِنُّ الْحَقُّ فِي السَّفِيَانِيِّ وَشِيعَتِهِ...»: كمال الدين ص ۶۵۲، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۰۶.
- وعن الإمام الصادق عليه السلام: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَدْعُهُمْ حَتَّى يَنَادِي كَمَا نَادَى رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ الْعَقَبَةِ»: الغيبة للنعماني ص ۲۷۳.
۶۹. الإمام الصادق عليه السلام: «فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَبَرَّونَ مِنَّا وَيَتَنَاوَلُونَنَا...»: بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۲۹۳.
۷۰. الإمام الصادق عليه السلام: «يَنَادِي مَنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ يَسْمَعُهُ كُلُّ قَوْمٍ... فَيُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ عَلَى الْحَقِّ، وَهُوَ النَّدَاءُ الْأَوَّلُ»: الغيبة للنعماني ص ۲۶۸.
۷۱. ابن عباس: «فَإِذَا أَتَوْا الْبَيْدَاءَ، فَنَزَلُوهَا فِي لَيْلَةِ مَقْمَرَةَ»: كتاب الفتن للمروزي ص ۲۰۲.
۷۲. الإمام الصادق عليه السلام: «فَيَقُولُ الرَّجُلُ: ... نَرِيدُ إِخْرَابَ الْبَيْتِ وَقَتْلَ أَهْلِهِ»: بحار الأنوار ج ۳ ص ۱۰.
۷۳. «الْبَيْدَاءُ: اسْمٌ لِأَرْضٍ مَلْسَاءٍ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ، بِطَرَفِ الْمَيْقَاتِ الْمَدَنِيِّ الَّذِي يُقَالُ لَهُ ذُو الْحَلِيفَةِ»: معجم البلدان ج ۱ ص ۵۲۳، تاج العروس ج ۴ ص ۳۶۸.

- عن الإمام الصادق عليه السلام: «فيقول الرجل: عددنا ثلاثمئة ألف رجل نريد إخراج البيت وقتل أهله»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٠.
٧٤. «يا سيدي، أنا بشير، أمرني ملك من الملائكة أن ألحق بك...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٧٥. الإمام الباقر عليه السلام: «فينادي من السماء: يا بيداء أيدي القوم، فيخسف بهم البيداء...»: الاختصاص ص ٢٥٦، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤٥.
٧٦. الإمام الصادق عليه السلام: «فيقول الرجل: ... فلما صرنا في البيداء عرسنا فيها، فصاح بنا صائح: يا بيداء أيدي القوم الظالمين، فانفجرت الأرض وابتلعت كل الجيش، فإذا نحن بملك قد ضرب وجوهنا فصارت إلى وراءنا كما ترى، فقال لأخي: ويلك يا نذير، امض إلى الملعون السفيناني... وقال لي: يا بشير الحق بالمهدي بمكة وبشره بهلاك الظالمين...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٢، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٦.
٧٧. رسول الله صلى الله عليه وآله: «بعث الله سبحانه جبرئيل فيقول: يا جبرئيل اذهب فأبدهم...»: تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٩٥، تفسير القرطبي ج ١٤ ص ٣١٥.
٧٨. رسول الله صلى الله عليه وآله: «ليؤمن هذا البيت جيش يغزونه، حتى إذا كانوا ببيداء من الأرض يُخسف بأوسطهم...»: صحيح مسلم ج ٨، ١٦٧، سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٥٠، سنن النسائي ج ٥ ص ٢٠٧، المستدرک للحاكم ج ٤ ص ٤٢٩، السنن الكبرى ج ٢ ص ٣٨٥، المعجم الكبير ج ٢٤ ص ٧٥، الجامع الصغير ج ٢ ص ٤٤٥، التاريخ الكبير ج ٥ ص ١١٩.
٧٩. الإمام الصادق عليه السلام: «يصبح أحدكم وتحت رأسه صحيفة عليها مكتوب: طاعة معروفة»: كمال الدين ص ٦٥٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٥.
- عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «إذا كان عن خروج القائم ينادي من السماء... فالحقوا بمكة»: الاختصاص ص ٢٠٨، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٤.
٨٠. رسول الله صلى الله عليه وآله: «تؤوب إليه أمّتي كما تؤوب الطير إلى أوكارها»: دلائل الإمامة ص ٤٤٥، الدرّ التنظيم ص ٧٩٩.
٨١. الإمام الصادق عليه السلام: «وما يخرج إلا في أولي قوة، وما يكون أولو قوة إلا عشرة آلاف...»: كمال الدين ص ٦٥٤، التفسير الصافي ج ٤ ص ٦٥، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٢٣.

٨٢. «ويتسارع الناس إليه من كل وجه، ويملأ الأرض عدلاً»: الملاحم والفتن ص ١٤٠، كتاب الفتن للمروزي ص ٢١٧.
٨٣. «يقذف الله محبته في قلوب الناس فيسير...»: كتاب الفتن للمروزي ص ٢١٧.
٨٤. الإمام الصادق عليه السلام: «يا سدير، الزم بيتك وكن جليلاً من أحلامه، واسكن ما سكن الليل والنهار، فإذا بلغك أن السفيناني قد خرج فارحاً إلينا ولو على رجلك»: الكافي ج ٨ ص ٢٦٥، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٧١.
٨٥. الإمام الصادق عليه السلام: «هم النجباء والفقهاء، وهم الحكام، وهم القضاة»: دلائل الإمامة ص ٥٦٢، الملاحم والفتن ص ٣٨٠.
٨٦. «وإن أصحاب القائم يلقي بعضهم بعضاً كأنهم بنو أب وأم»: دلائل الإمامة ص ٥٦٢، الملاحم والفتن ص ٣٨٠.
٨٧. الإمام الصادق عليه السلام: «هم أطوع له من الأمة لسيدتها...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٧.
٨٨. الإمام الصادق عليه السلام: «رجال كأن قلوبهم زبر الحديد لا يشوبها شك في ذات الله، أشد من الحجر...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٨.
٨٩. الإمام الصادق عليه السلام: «... رهبان بالليل ليوث بالنهار... يدعون بالشهادة ويتمنون أن يقتلوا في سبيل الله...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٨، مستدرك الوسائل ج ١١ ص ١١٤.
٩٠. الإمام الصادق عليه السلام: «... ويحفون به، يقونه بأنفسهم في الحرب...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٨.
٩١. رسول الله صلى الله عليه وآله: «كدادون مجدون في طاعته...»: عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ٦٤.
٩٢. الإمام الباقر عليه السلام: «وجعل قوة الرجل منهم قوة أربعين رجلاً...»: الكافي ج ٨ ص ٢٩٤، الخصال ص ٥٤١، شرح الأخبار ج ٣ ص ٥٦٩، مشكاة الأنوار ص ١٥١.
٩٣. الإمام الباقر عليه السلام: «حتى تفخر الأرض على الأرض وتقول: مرّ بي اليوم رجل من أصحاب القائم...»: الإمامة والتبصرة ص ١٣١، كمال الدين ص ٦٧٣.
٩٤. الإمام الباقر عليه السلام: «ليس من شيء إلا وهو مطيع لهم، حتى سباع الأرض وسباع الطير...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٦٧٣.
٩٥. «إن القائم إذا خرج يكون عليه قميص يوسف...»: كمال الدين ص ١٤٣، تفسير نور الثقلين ج ٢

ص ٤٦٤.

٩٦. الإمام الصادق عليه السلام: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَمَّا أَوْقَدَتِ النَّارَ، أَتَاهُ جِبْرَائِيلُ بِثَوْبٍ مِنْ ثِيَابِ الْجَنَّةِ فَأَلْبَسَهُ إِيَّاهُ، فَلَمْ يَضْرِبْهُ مَعَهُ حَرٌّ وَلَا بَرْدٌ». بصائر الدرجات ص ٢٠٩، الكافي ج ١ ص ٢٣٢.

٩٧. الإمام الصادق عليه السلام: «وَكُلُّ نَبِيٍّ وَرِثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرَهُ، فَقَدْ أَنْتَهَى إِلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ»: علل الشرائع ج ١ ص ٥٣، كمال الدين ص ١٤٢.

٩٨. «وَإِنَّ الْقَائِمَ إِذَا خَرَجَ يَكُونُ عَلَيْهِ قَمِيصٌ يُوَسِّفُ وَمَعَهُ عَصَا مُوسَى»: كمال الدين ص ١٤٣، الغيبة للطوسي ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢.

٩٩. الإمام الباقر عليه السلام: «وَهِيَ خَضْرَاءُ كَهَيْئَتِهَا حِينَ انْتَزَعَتْ مِنْ شَجَرَتِهَا...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٣، الإمامة والتبصرة ص ١١٦.

١٠٠. الإمام الباقر عليه السلام: «وَتَصْنَعُ مَا تَوْمَرُ»: الاختصاص ص ٢٧٠، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢١٩.

١٠١. الإمام الباقر عليه السلام: «وَإِنَّهَا لَتَنْطِقُ إِذَا اسْتَنْطَقَتْ...»: الكافي ج ١ ص ٢٣١، الاختصاص ص ٢٧٠، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢١٩.

١٠٢. «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ»: (الأعراف، ١١٧).

١٠٣. الإمام الباقر عليه السلام: «... يَفْتَحُ لَهُ شَعْبَتَانِ، أَحَدَاهُمَا فِي الْأَرْضِ وَالْأُخْرَى فِي السَّقْفِ ... تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ بِلِسَانِهَا...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٣، الإمامة والتبصرة ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١٨.

١٠٤. الإمام الباقر عليه السلام: «... أَعَدَّتْ لِقَائِنَا، يَصْنَعُ بِهَا مَا كَانَ يَصْنَعُ مُوسَى...»: بصائر الدرجات ص ٢٠٣، الإمامة والتبصرة ص ١١٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣١٨.

١٠٥. «ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عَلَى لَوَائِهِ شَعِيبُ بْنُ صَالِحٍ»: الغيبة للطوسي ص ٤٦٣، الملاحم والفتن ص ١٢.

١٠٦. الإمام الصادق عليه السلام: «وَهِيَ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ نَزَلَ بِهَا جِبْرَائِيلُ يَوْمَ بَدْرٍ»: الغيبة للنعمان ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٢.

١٠٧. الإمام الصادق عليه السلام: «لَمَّا التَقَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَهْلَ الْبَصْرَةِ، نَشَرَ الرَّايَةَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَزَلَزَتْ أَقْدَامَهُمْ... فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صَفِّينَ سَأَلُوهُ نَشْرَ الرَّايَةِ فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَتَحَمَلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، فَقَالَ لِلْحَسَنِ: يَا بَنِي، إِنَّ لِلْقَوْمِ مَدَّةً

- يبلغونها، وإن هذه الراية لا ينشرها بعدي إلا القائم»: الغيبة للنعمانى ص ٣٢٠، بحار الأنوار ج ٣٢ ص ٢١.
١٠٨. الإمام الباقر عليه السلام: «ما هي والله قطن ولا كتان ولا خز ولا حرير، قلت: من أي شيء؟ قال: من ورق الجنة»: الغيبة للنعمانى ص ٣٢٠ بحار الأنوار ج ١٩ ص ٣٢.
١٠٩. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا نشرها أضاء لها ما بين المشرق والمغرب...»: دلائل الإمامة ص ٤٥٧، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٩١.
١١٠. الإمام الباقر عليه السلام: «يسير الرعب قدامها شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٠.
١١١. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا هزها لم يبق مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد»: الغيبة للنعمانى ص ٣٢٢.
١١٢. الإمام الباقر عليه السلام: «... عمودها من عمد عرش الله ورحمته... لا يهوي إلى شيء إلا أهلكه»: الغيبة للنعمانى ص ٣١٩، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٢٦.
١١٣. الإمام الصادق عليه السلام: «وهم الذين كانوا مع نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث ألقى في النار...»: الغيبة للنعمانى ص ٣٢٣.
١١٤. الإمام الصادق عليه السلام: «جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره...»: الغيبة للنعمانى ص ٣٢٠.
١١٥. أمير المؤمنين عليه السلام: «يسير الرعب بين يديه، لا يلقاه عدو إلا هزمهم...»: الملاحم والفتن ص ١٣٨، كتاب الفتن للمروزي ص ٢١٥.
١١٦. «ويقذف الله محبته في قلوب الناس فيسير...»: كتاب الفتن ص ٢١٧.
١١٧. اسامى أصحاب الكهف: فرطالوس، اميوس، دانيوس، اسرافيون، اسطاطانوس، مكساميس، تلميخا: التحصين ص ٦٥٥.
١١٨. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا ظهر القائم بعث الله معه... وأصحاب الكهف»: دلائل الإمامة ص ٤٦٣.
١١٩. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا ظهر القائم، بعث الله معه... والمقداد»: نفس المصدر ص ٤٦٣.
١٢٠. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا ظهر القائم، بعث الله معه... وجابر بن عبد الله الأنصاري»: نفس المصدر ص ٤٦٣.
١٢١. الإمام الصادق عليه السلام: «المؤمن مخير في قبره، فإذا قام القائم فيقال له: قد قام صاحبك

- فإن أحببت أن تلحق به فالحق...»: نفس المصدر ص ٤٧٩.
- عن الإمام الصادق عليه السلام: «فكأنني أنظر إليهم مقبلين... ينفضون شعورهم من التراب»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٧، كشف الغمّة ج ٣ ص ٢٦٢.
١٢٢. الإمام الباقر عليه السلام: «إن القائم إذا قام بمكّة... نادي مناديه: ألا، لا يحمل أحد منكم طعاماً ولا شرباً»: بصائر الدرجات ص ٢٠٨، الكافي ج ١ ص ٢٣١، كمال الدين ص ٦٧٠، الغيبة للنعماني ص ٢٤٤.
١٢٣. الإمام الصادق عليه السلام: «شعارهم يا لثارات الحسين»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٠٨، مستدرک الوسائل ج ١١ ص ١١٤.
١٢٤. الإمام الرضا عليه السلام: «ذاري قتلة الحسين يرضون أفعال آبائهم ويفتخرون بها، ومن رضي شيئاً كان كمن أتاه، ولو أن رجلاً قُتل في المشرق فرضي بقتله رجل في المغرب، لكان الراضي عند الله شريك القاتل...»: علل الشرائع ج ١ ص ٢٢٩، عيون اخبار الرضا ج ٢ ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٤٥ ص ٢٩٥، ج ٥٢ ص ٣١٣.
١٢٥. الإمام الباقر عليه السلام: «يبعث السفيناني جيشاً إلى الكوفة وعدتهم سبعون ألفاً، فيصيبون من أهل الكوفة قتلاً وصلباً وسبياً...»: الغيبة للنعماني ص ٢٨٩، الاختصاص للمفيد ص ٢٥٦، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٢٣٨، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٤٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٤٨٦.
١٢٦. الإمام الصادق عليه السلام: «مع القائم ثلاث عشرة امرأة، قلت: وما يصنع بهنّ، قال: يداوين الجرحى، قلت: سمهنّ لي، فقال:... وسميّة أمّ عمّار بن ياسر»: دلائل الإمامة ص ٤٨٤.
- «أول شهيد استشهد في الإسلام سميّة أمّ عمّار»: الاستيعاب ج ٤ ص ١٨٦٤، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٦٤، البداية والنهاية ج ٣ ص ٧٦.
١٢٧. «أتاها أبو جهل فطعنها بحربة»: أسد الغابة ج ٥ ص ٤٨١، الكامل في التاريخ ج ٨ ص ١٩٠، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٦٤.
١٢٨. حضرت أمّ أيمن أحداً وحيناً وخبيراً... تداوي الجرحى... اسمها بركة بنت ثعلبة: الإصابة ج ٨ ص ٣٦١، الطبقات الكبرى ج ٨ ص ٢٢٥، أعيان الشيعة ج ٣ ص ٥٥٥.
١٢٩. الإمام الصادق عليه السلام: «يستخلف منها رجلاً من أهله...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١١.
١٣٠. «تسيل كل عين في جدول إلى سبط كانوا ستمئة ألف»: تفسير البيضاوي ج ١ ص ٣٢٩، مجمع

البحرين ج ۱ ص ۴۶۲.

۱۳۱. الإمام الباقر عليه السلام: «ويحمل حجر موسى بن عمران وهو وفر بعير، فلا ينزل منزلاً إلا أنبعث عين منه...» بصائر الدرجات ص ۲۰۸، الكافي ج ۱ ص ۲۳۱، كمال الدين ص ۶۷۰، الغيبة للنعماني ص ۲۴۴.

۱۳۲. الإمام الباقر عليه السلام: «من كان جائعاً شبع، ومن كان ظمأناً روي»: الغيبة للنعماني ص ۲۴۴، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۸۵، ج ۵۲ ص ۳۲۴.

۱۳۳. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا سار منها وثبوا عليه فيقتلونه»: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۱.

۱۳۴. الإمام الصادق عليه السلام: «فيأتونه مهطعين مقنعي رؤوسهم، يبكون ويتضرعون ويقولون: يامهدي آل محمد، التوبة التوبة»: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۱.

۱۳۵. «اطعمه يا بني ممّا تأكله... ارفق يا ولدي بأسيرك وارحمه، وأحسن إليه وأشفق عليه»: بحار الأنوار ج ۴۲ ص ۲۸۷، مستدرک الوسائل ج ۱۱ ص ۷۹.

۱۳۶. الإمام الصادق عليه السلام: «...أخرج منه الداعي إلى سبيلي والخازن لعلمي الحسن، وأكمل ذلك بابنه (م ح م د) رحمةً للعالمين...»: الكافي ج ۱ ص ۵۲۸، كمال الدين ص ۳۱.

۱۳۷. الإمام الصادق عليه السلام: «فيعظهم وينذرهم ويستخلف عليهم خليفة ويسير»: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۱.

۱۳۸. الإمام الصادق عليه السلام: «فيثبون عليه بعده فيقتلونه فيرد إليهم...»: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۱.

۱۳۹. الإمام الباقر عليه السلام: «ثم يدخل المسجد فينقص الحائط حتى يضعه إلى الأرض... وذلك الحطب عندنا نتوارثه»: دلائل الإمامة ص ۴۵۵.

۱۴۰. الإمام الباقر عليه السلام: «يخرج شاب من بني هاشم... يأتي من خراسان...»: الملاحم والفتن ص ۱۲۰.

عن الإمام الصادق عليه السلام: «...يخرج الحسن... يصيح بصوت له فصيح: يا آل أحمد أجيبيو الملهوف»: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۵، مكياال المكارم ج ۱ ص ۷۷.

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «حتى يبعث الله راية من المشرق سوداء... حتى يأتوا رجلاً اسمه اسمي»: الملاحم والفتن ص ۱۲۱، كتاب الفتن للمرزوقي ص ۱۸۹.

علي عليه السلام: «فيلحقه رجل من أولاد الحسن عليه السلام في اثني عشر ألف فارس...»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۳ ص ۹۷.

١٤١. «ولم يزل يقتل الظلمة حتى يرد الكوفة...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٥.
١٤٢. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيخرج الحسن بن علي بن فضال يقول: إن كنت مهدي آل محمد فأين هراوة جلدك رسول الله صلى الله عليه وآله وخاتمه وبردته...»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٥.
١٤٣. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيقول: جعلني الله فداك، إعطني رأسك أقبله، فيعطيه رأسه فيقبله بين عينيه...»: تفسير العياشي ج ٢ ص ٥٩.
١٤٤. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيقول الحسن بن علي: الله أكبر، مديك يا ابن رسول الله حتى نبايعك»: بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٥.
١٤٥. الصادق: «ضرب القائم الفساطيط في مسجد كوفان...»: الغيبة للنعماني ص ٣٣٤.
١٤٦. الإمام الصادق عليه السلام: «فإن الصلاة المكتوبة فيه حجة مبرورة، والنافلة عمرة مبرورة»: الكافي ج ٣ ص ٤٩١، وسائل الشيعة ج ٥ ص ٢٦١، الفارات ج ٢ ص ٨٠٢، فضل الكوفة ومساجدها ص ٢٩.
- عن الإمام الباقر عليه السلام: «فقال لأصحابه: تعبدوا ليلتكم هذه، فيبيتون بين راعٍ وساجد...»: تفسير العياشي ج ٢ ص ٥٩.
١٤٧. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا قام القائم أتى رحبة الكوفة فقال برجله هكذا، وأومأ بيده إلى موضع، ثم قال: احفروا هنا، فيحفرون فيستخرجون اثني عشر ألف درع واثني عشر ألف سيف»: الاختصاص ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٧٧.
١٤٨. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا ظهر القائم ودخل الكوفة، بعث الله تعالى من ظهر الكوفة سبعين ألف صدق، فيكونون في أصحابه وأنصاره...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٩٠.
١٤٩. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا بلغ السفيناني... يتجرّد بخيله حتى يلقي القائم...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٨٨.
١٥٠. الإمام الباقر عليه السلام: «فيجيء السفيناني فيبايعه، ثم ينصرف إلى أصحابه»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٨٨.
١٥١. الإمام الباقر عليه السلام: «ثم ينصرف إلى أصحابه فيقولون: ما صنعت؟ فيقول: أسلمت وبايعت، فيقولون له: قبح الله رأيك، بينما أنت خليفة متبوع فصرت تابعاً»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٨٨.

۱۵۲. الإمام الصادق عليه السلام: «... جيش السفيناني وأصحابه والناس معه، وذلك يوم الأربعاء...»: بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۸۷.
۱۵۳. أمير المؤمنين عليه السلام: «... فيخرج بخيله ورجاله وجيشه في مئتي ألف وستين ألفاً...»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۳ ص ۹۴.
۱۵۴. الإمام الصادق عليه السلام: «... جيش السفيناني وأصحابه والناس معه، وذلك يوم الأربعاء، فيدعوهم ويناشدهم حقّه، ويخبرهم أنّه مظلوم مقهور، ويقول: من حاجني في الله فأنا أولى الناس بالله...»: نفس المصدر ج ۵ ص ۳۸۷.
۱۵۵. الإمام الصادق عليه السلام: «... فيقولون: ارجع من حيث شئت لا حاجة لنا فيك...»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۳ ص ۳۰۶.
۱۵۶. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا كان يوم الجمعة يعاود، فيجيء سهم فيصيب رجلاً من المسلمين فيقتله، فيقال: إنّ فلاناً قد قُتل...»: بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۸۷.
۱۵۷. أمير المؤمنين عليه السلام: «فتكون وقعة يهلك الله فيها جيش السفيناني ويمضي هارباً»: معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام ج ۲ ص ۹۶.
۱۵۸. أمير المؤمنين عليه السلام: «فيأخذه رجل من الموالي اسمه صباح، فيأتي به إلى المهدي عليه السلام وهو يصلي العشاء الآخرة، فيخفف صلاته... فيقول: شأنكم وإياه، اصنعوا به ما شئتم...»: معجم أحاديث المهدي ج ۳ ص ۹۶.
۱۵۹. الإمام الصادق عليه السلام: «... فإذا ورد عليك أمر لا تفهمه وتعرف القضاء، فانظر إلى كفك واعمل بما فيها...»: الغيبة للنعماني ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۶۵.
۱۶۰. الإمام الباقر عليه السلام: «فبيعت الثلاثمائة والبضعة عشر رجلاً إلى الآفاق كلّها، فيمسح بين أكتافهم وعلى صدورهم»: بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۴۵، تفسير العياشي ج ۲ ص ۶۰.
۱۶۱. الإمام الباقر عليه السلام: «كأني بالقائم يفرّق الجنود في البلاد...»: الإرشاد ج ۲ ص ۳۷۹، روضة الواعظين ص ۲۶۴.
۱۶۲. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا بلغوا الخليج كتبوا على أقدامهم شيئاً ومشوا على الماء»: الغيبة للنعماني ص ۳۳۴، بحار الأنوار ج ۵ ص ۳۶۵.
۱۶۳. «تحمله غمامة، واضع يده على منكب ملكين»: كتاب الفتن للمروزي ص ۳۴۷، تاريخ مدينة

دمشق ج ١ ص ٢٢٩.

١٦٤. «ثم يأتيه النصرى فيقولون: نحن أصحابك، فيقول: كذبتهم، بل أصحابي المهاجرون بقيّة أصحاب الملحمة، فيأتي مجمع المسلمين»: كتاب الفتن للمروزي، ص ٣٤٧.

١٦٥. «وينزل عيسى بن مريم عليه السلام... فيقول له أميرهم: يا روح الله تقدّم، صلّ»: مسند أحمد ج ٤ ص ٢١٧، تفسير ابن كثير ج ١ ص ٥٩٣، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٤٣.

١٦٦. «فيقول: بل صلّ أنت بأصحابك، فقد رضى الله عنك، فإنما بعثت وزيراً ولم أبعث أميراً»: كتاب الفتن للمروزي ص ٣٤٧.

١٦٧. الإمام الباقر عليه السلام: «هذا التابوت هو الذي أنزله الله على أم موسى فوضعت فيه فألقته في البحر فلما حضرت موسى الوفاة وضع فيه الألواح...»: بحار الأنوار ج ٨٧ ص ١١٠، التبيان ج ٢ ص ٢٩٣، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ١٤٣.

١٦٨. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ...»: (البقرة: ٢٤٨).

عن الإمام الصادق عليه السلام: «السلاح فينا بمنزلة التابوت في بني إسرائيل، يدور الملك حيث دار السلاح، كما كان يدور حيث دار التابوت»: بصائر الدرجات ص ١٩٧، الخصال ص ١١٧.

١٦٩. «يظهر تابوت السكينة... فيوضع بين يديه بيت المقدس، فإذا نظرت إليه اليهود أسلمت إلا القليل منهم...»: الملاحم والفتن للمروزي ص ٢٢٣، الملاحم والفتن للسيد ابن طاووس ص ١٥٠.

١٧٠. الإمام الصادق عليه السلام: «ثلاث عشرة مدينة وطائفة يحارب القائم أهلها ويحاربونه...»: الغيبة للنعماني ص ٣٠٩، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٦٣.

١٧١. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... آخرهم القائم الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض ومغاربها»: الأمالي للصدوق ص ١٧٣، كمال الدين ص ٢٨٢.

١٧٢. الإمام الصادق عليه السلام: «إذا قام القائم، لا يبقى أرض إلا نودي فيها شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله»: ينابيع المودة ص ٢٣٦.

عن الإمام الباقر عليه السلام: «إذا قام القائم، عُرض الإيمان على كل ناصب، فإن دخل فيه بحقيقة...»: الكافي ج ٨ ص ٢٢٧، شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٧٥.

۱۷۳. الإمام الباقر عليه السلام: «في قول الله: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾، يكون أن لا يبقى أحد إلا أقرَّ بمحمد صلى الله عليه وآله»: تفسير العياشي ج ۲ ص ۸۷، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۴۶.
۱۷۴. الإمام الباقر عليه السلام: «يضع سيفه على عاتقه ثمانية أشهر»: كمال الدين ص ۳۱۸، ۳۲۹، الغارات ص ۱۲، شرح الأخبار ص ۲۸۸، الغيبة للنعمان ص ۱۶۸، ۳۲۰، الملاحم والفتن ص ۱۳۹، ۱۴۰، بحار الأنوار ص ۳۶۸.
۱۷۵. أمير المؤمنين عليه السلام: «لأنَّ مسجد الكوفة ليضيق عليهم... تُبني له أربع مساجد، مسجد الكوفة أصغرهما، وهذا ومسجدان في طرفي الكوفة...»: تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۲۵۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۴.
۱۷۶. الإمام الصادق عليه السلام: «كأنِّي أرى نزول القائم في مسجد السهلة بأهله وعباله... كان فيه منزل إدريس وكان منزل إبراهيم»: فضل الكوفة ومساجدها ص ۴۳، المزار لابن المشهدي ص ۱۳۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۷.
۱۷۷. الإمام الصادق عليه السلام: «... فوالله ما لباسه إلا الغليظ، ولا طعامه إلا الجشب...»: الغيبة للنعمان ص ۲۳۹، الغيبة للطوسي ص ۴۶، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۵۴.
۱۷۸. الإمام الصادق عليه السلام: «على رأسه غمامة تظله من الشمس، تدور معه حيثما دار، تنادي بصوت فصيح: هذا المهدي عليه السلام»: الأمالي للطوسي ۲۹۲، بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله ص ۲۸۴.
۱۷۹. الإمام الرضا عليه السلام: «علامته أن يكون شيخ السنِّ شابَّ المنظر... وإنَّ من علامته أن لا يهرم بمرور الأيام والليالي عليه حتَّى يأتي أجله»: كمال الدين ص ۶۵۲، بحار الأنوار ۵۲ ص ۲۸۵.
۱۸۰. الإمام الحسين عليه السلام: «الخير كله في ذلك الزمان يقوم قائمنا»: الغيبة ص ۲۱۳.
۱۸۱. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... يفرح به أهل السماء والأرض، والطير في الهواء، والحيتان في البحر»: الملاحم والفتن ص ۲۸۱.
- عن رسول الله: «لا تذهب الدنيا حتَّى يملك رجل من أهل بيتي... اسمه اسمي يملأ الأرض عدلاً وقسطاً...»: فتح الباري ج ۱۳ ص ۱۸۵، المعجم الصغير ج ۲ ص ۱۴۸، صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۲۳۸، المعجم الأوسط ج ۴ ص ۲۵۶، تفسير الرازي ج ۲ ص ۲۸، الجرح والتعديل ج ۲ ص ۴۹۴، تاريخ بغداد ج ۱ ص ۳۸۷، سير أعلام النبلاء ج ۵ ص ۱۱۶.

١٨٢. الإمام الصادق عليه السلام: «لا يجد الرجل منكم يومئذٍ موضعاً لصدقته ولا لبرّه؛ لشمول الغنى جميع المؤمنين»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨٤، بحار الأنوار ج ٢ ص ٣٨٤.
- عن الإمام الصادق عليه السلام: «يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه»: الإرشاد ج ٢ ص ٣٨١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٧.
١٨٣. الإمام الصادق عليه السلام: «... يحسن حال عامة الناس... لا يعصى الله في أرضه...»: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢٨.
١٨٤. الإمام الرضا عليه السلام: «إذا قام القائم، يأمر الله الملائكة بالسلام على المؤمنين والجلوس معهم في مجالسهم...»: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
١٨٥. الإمام الباقر عليه السلام: «إذا قام قائمنا وضع الله يده على رؤوس العباد، فجمع بها عقولهم...»: الكافي ج ١ ص ٢٥، كمال الدين ص ٦٧٤، الخرائج والجرائع ج ١ ص ٢٤.
١٨٦. الإمام الصادق عليه السلام: «العلم سبعة وعشرون حرفاً، فجميع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير حرفين، فإذا قام القائم أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١١٧، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٦.
١٨٧. الإمام الصادق عليه السلام: «إن قائمنا إذا قام، مدّ الله عزّ وجلّ لشيئتنا في أسماعهم وأبصارهم، حتى لا يكون بينهم وبين القائم بريد، يكلمهم فيسمعون...»: الكافي ج ٨ ص ٢٤١، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ٣٣٦.
١٨٨. الإمام الرضا عليه السلام: «فإذا أراد واحد حاجة أرسل القائم من بعض الملائكة أن يحمله...»: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
١٨٩. الإمام الرضا عليه السلام: «ومنهم من يصيره القائم قاضياً بين مئة ألف من الملائكة...»: دلائل الإمامة ص ٤٥٥.
١٩٠. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... ولا يمرض، ويقول الرجل لغنمه ولدوا به: اذهبوا وارعوا...»: الملاحم والفتن ص ٢٠٣، كتاب الفتن للمروزي ص ٣٥٤.
١٩١. الإمام الصادق عليه السلام: «ليرفع عن الملل والأديان الاختلاف، ويكون الدين كلّ واحد...»: مختصر بصائر الدرجات ص ١٨٠، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ٤.
١٩٢. رسول الله صلى الله عليه وآله: «... ولا تشاح ولا تحاسد ولا تباغض...»: الجامع الصغير ج ٢ ص ١٣٥، كنز

العَمَّال ج ۱۴ ص ۳۳۳.

۱۹۳. الإمام الصادق عليه السلام: «فلو قد قام قائمنا أهل البيت، ورث الأخ الذي أخى بينهما...»: كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۳۵۲، مستدرک الوسائل ج ۱۷ ص ۱۸۶.

۱۹۴. رسول الله صلى الله عليه وآله: «الحیات والعقارب ظاهرة، لا تؤذي أحد ولا يؤذيها أحد، والسبع على أبواب الدور يستطعم، لا يؤذي أحد...»: الملاحم والفتن ص ۲۰۳، كتاب الفتن للمروزي ص ۳۵۴.

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «... وحتّى يمرّ الرجل على الأسد فلا يضرّه...»: الجامع الصغير ج ۲ ص ۱۳۵، كنز العَمَّال ج ۱۴ ص ۳۳۳.

۱۹۵. رسول الله صلى الله عليه وآله: «فلا تمنع السماء شيئاً من قطرها، ولا الأرض شيئاً من نباتها»: الجامع الصغير ج ۲ ص ۴۰۲، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۱۴، الكامل ج ۳ ص ۹۹، تذكرة الحفّاظ ج ۳ ص ۸۳۸، تاريخ ابن خلدون ج ۱ ص ۸۰۸.

عن رسول الله صلى الله عليه وآله: «يؤدّن للسماء في القطر، ويؤدّن للأرض في النبات، حتّى لو بذرت حبّك في الصفا لنبت...»: الجامع الصغير ج ۲ ص ۱۳۵، فوائد العراقيين ص ۴۴
عن أمير المؤمنين عليه السلام: «... لأنزلت السماء قطرها، ولأخرجت الأرض نباتها»: تحف العقول ص ۱۱۵، الخصال ص ۶۲۴، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۱۶.

منابع

١. الاختصاص، الشيخ المفيد، (٤١٣ ق)، تحقيق: على أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤١٤ ق، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
٢. الإرشاد، الشيخ المفيد، (٤١٣ ق)، تحقيق مؤسسة آل البيت لتحقيق التراث، الطبعة الثانية، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع.
٣. الاستيعاب، ابن عبد البر، (٤٦٣ ق)، تحقيق: على محمد البجاوي، الطبعة الأولى، ١٤١٢ ق، دار الجيل، بيروت.
٤. أسد الغابة، ابن الأثير، (٦٣٠ ق)، دار الكتاب العربي، بيروت.
٥. الإصابة، ابن حجر، (٨٥٢ ق)، تحقيق الشيخ عادل أحمد عبد الموجود والشيخ علي محمد معوض، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٦. إعلام الوري بأعلام الهدى، الشيخ الطبرسي، (٥٤٨ ق)، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، قم.
٧. أعيان الشيعة، السيد محمد الأمين، (١٣٧١ ق)، دار التعارف للمطبوعات، بيروت.
٨. الأمالي، الشيخ الصدوق، ٣٨١، الطبعة الأولى، ١٤١٧ ق، مؤسسة البعثة، قم.
٩. الأمالي، الشيخ المفيد (٤١٣ ق)، الطبعة الثانية ١٤١٤، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.

١٠. الإمامة والتبصرة، الشيخ الصدوق، (٣٢٩ق)، مدرسة الإمام المهدي، الطبعة الأولى، ١٤٠٤ق، قم.
١١. بحار الأنوار، العلامة المجلسي، (١١١ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٣ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٢. البداية والنهاية، ابن كثير، (٧٧٤ق)، تحقيق: عليّ شيري، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٣. بشارة المصطفى ﷺ، محمّد بن علي الطبري، (٥٢٥ق)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ق، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قم.
١٤. بصائر الدرجات، محمّد بن الحسن الصقّار، (٢٩٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٤، منشورات الأعلمي، تهران.
١٥. تاج العروس، الزبيدي، (١٢٠٥ق)، تحقيق عليّ شيري، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
١٦. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، (٨٠٨ق)، الطبعة الرابعة، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
١٧. التاريخ الكبير، البخاري (٢٥٦ق)، المكتبة الإسلامية، ديار بكر، تركيا.
١٨. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (٤٦٣ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
١٩. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (٥٧١ق)، تحقيق: عليّ شيري، ١٤١٥، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٢٠. النبيان، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ق)، تحقيق: أحمد حبيب قصير العاملي، الطبعة الأولى،

- ١٤٠٩ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٢١. التحصين، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ ق)، الطبعة الأولى، مؤسّسة دار الكتاب للطباعة والنشر، قمّ.
٢٢. تحف العقول، ابن شعبه الحراني، (القرن الرابع) تحقيق: على أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، ١٤٠٤ ق، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قمّ.
٢٣. تحفة الأحوذني، المباركفوري (١٢٨٢ ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٠ ق، دار الكتب العلمية، بيروت لبنان.
٢٤. تذكرة الحفاظ، الذهبي، (٧٤٨)، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٢٥. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (٧٧٤ ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت،
٢٦. تفسير البيضاوي، (٦٨٢ ق)، بيروت، دار الفكر.
٢٧. تفسير الثعلبي، الثعلبي، (٤٢٧ ق)، تحقيق أبي محمّد بن عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت
٢٨. تفسير الرازي، الفخر الرازي، (٦٠٦ ق)، الطبعة الثانية.
٢٩. التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (١٠٩١ ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٦ ق، مؤسّسة الهادي، قمّ.
٣٠. تفسير العياشي، محمّد بن مسعود العياشي، (٣٢٠ ق)، تحقيق: الحاج السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
٣١. تفسير القرطبي، محمّد بن أحمد القرطبي، (٦٧١ ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردوني، دار التراث العربي، بيروت.

٣٢. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (٥٤٨) الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت لبنان.
٣٣. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزي، (١١١٢ ق)، تصحيح وتعليق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، الطبعة الرابعة، ١٣٧٠ ش، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قمّ.
٣٤. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسي، (٤٦٠ ق)، تحقيق وتعليق: السيّد حسن الموسوي، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
٣٥. تهذيب الكمال، أبي الحجّاج يوسف المزّي، (٧٢٤ ق، ٩)، تحقيق: بشّار عوّاد معروف، الطبعة الرابعة، ١٤٠٦ ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٣٦. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، الطبعة الثانية، ١٣٦٨ ش، منشورات الشريف الرضي، قمّ.
٣٧. جامع أحاديث الشيعة، السيّد البروجردي، (١٣٨٣ ق)، المطبعة العلمية، قمّ.
٣٨. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (٩١١ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠١ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٣٩. الجرح والتعديل، عبد الرحمن بن أبي حاتم الرازي، (٣٢٧ ق)، الطبعة الأولى، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
٤٠. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ ق) بإشراف السيّد محمّد باقر الموحد الأبطحي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩ ق، مؤسسة الإمام المهدي، قمّ.
٤١. الخصال، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، قمّ.

٤٢. الدرّ المنتور، جلال الدين السيوطي، (٩١١ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
٤٣. الدرّ النظيم، ابن حاتم العاملي، (٦٦٤ق)، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قمّ.
٤٤. الدعوات، قطب الدين الراوندي، (٥٧٣ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٧ق، مدرسة الإمام المهدي، قمّ.
٤٥. دلائل الإمامة، محمّد بن جرير الطبري، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، ١٤١٢ق، مركز الطباعة والنشر في مؤسّسة البعثة، قمّ.
٤٦. روضة الواعظين، الفتّال النيشابوري، (٥٠٨ق)، تحقيق: محمّد مهدي الخراسان، منشورات الشريف الرضي، قمّ.
٤٧. سنن ابن ماجه، محمّد بن يزيد القزويني (٢٧٣ق) تحقيق محمّد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر، بيروت.
٤٨. سنن أبي داوود، ابن الأشعث السجستاني، (٢٧٥ق)، تحقيق وتعليق: سعيد محمّد اللحام، الطبعة الأولى، ١٤١٠ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٤٩. سنن أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (٣٠٧ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دار المأمون.
٥٠. السنن الكبرى، البيهقي، (٤٥٨ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٥١. سنن النسائي، النسائي، (٣٠٣ق)، الطبعة الأولى، ١٣٤٨ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٥٢. سير أعلام النبلاء، الذهبي، (٧٤٨ق)، الطبعة التاسعة، ١٤١٢ق، مؤسّسة الرسالة، بيروت.
٥٣. شرح أصول الكافي، مولى محمّد صالح المازندراني، (١٠٨١ق)، تصحيح: السيّد

- علي عاشور، الطبعة الأولى، ١٤٢١ق، دار إحياء التراث للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
٥٤. شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي، (٣٦٣ق)، تحقيق: محمد الجلاي، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرّسين، قم.
٥٥. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (٦٥٦ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
٥٦. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (٣٥٤ق)، الطبعة الثانية، ١٤١٤ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
٥٧. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (٢٦١ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصحّحة ومقابلة على عدّة مخطوطات ونسخ معتمدة.
٥٨. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، (٢٣٠ق)، دار صادر، بيروت.
٥٩. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تقديم: السيّد محمد صادق بحر العلوم، ١٣٨٥ق، منشورات المكتبة الحيدرية، النجف الأشرف.
٦٠. عمدة القاري، العيني، (٨٥٥ق)، بيروت، دار إحياء التراث العربي.
٦١. عون المعبود، العظيم الآبادي (١٣٢٩ق) الطبعة الأولى ١٤١٥ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٦٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق وتقديم: الشيخ حسين الأعلمي، ١٤٠٤ق، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت.
٦٣. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، (٢٨٣ق)، تحقيق: سيّد جلال الحسيني، مطبعة بهمن بالأوفسيت.

٦٤. غاية المرام، السيّد هاشم البحراني، (١١٠٧ ق)، تحقيق، السيّد علي عاشور
٦٥. الغيبة، الشيخ الطوسي، (٤٦٠)، الطبعة الأولى، ١٤١١ ق، مؤسّسة المعارف الإسلامية، قم.
٦٦. الغيبة، محمّد بن إبراهيم النعماني، (٣٨٠ ق)، تحقيق: فارس حسّون كريم، الطبعة الأولى، ١٤٢٢ ق، أنوار الهدى.
٦٧. فتح الباري، ابن حجر العسقلاني، (٨٢٥ ق)، الطبعة الثانية، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
٦٨. فضل الكوفة ومساجدها، محمّد بن جعفر المشهدي، (القرن السادس)، تحقيق محمّد سعيد الطريحي، دار المرتضى، بيروت.
٦٩. فوائد العراقيين، ابن عمرو النقاش، (٤١٤ ق)، تحقيق مجي؟؟؟ السيّد إبراهيم، مكتبة القرآن، القاهرة.
٧٠. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة الأولى، ١٤١٥ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧١. قرب الإسناد، الحميري القمي، (٣٠٠ ق)، مؤسّسة آل البيت ﷺ لإحياء التراث، قم.
٧٢. قصص الأنبياء، قطب الدين الراوندي، (٥٣٧ ق)، تحقيق غلامرضا عرفانيان، الطبعة الأولى، ١٤١٨ ق، مؤسّسة الهادي.
٧٣. الكامل، عبدالله بن عدي، (٣٦٥ ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٧٤. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، (٦٣٠ ق)، الطبعة الأولى، ١٣٨٦ ق، دار صادر، بيروت.
٧٥. كتاب الفتن، نعيم بن حماد المروزي، (٢٢٩ ق)، تحقيق: الدكتور سهيل زكّار،

- ١٤١٤ ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٧٦. كشف الخفاء، إسماعيل بن محمد العجلوني، (١١٦٢ ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٧٧. كشف الغمة، ابن أبي الفتح الأربلي، (٦٩٣ ق)، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ ق، دار الأضواء، بيروت.
٧٨. كفاية الأثر، الخزّاز القمّي، تحقيق عبد اللطيف الكوهكمري، ١٤٠١ ق، انتشارات بيدار.
٧٩. كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، (٣٨١ ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، ١٤٠٥ ق، مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٨٠. كنز العمال، المتقي الهندي، (٩٧٥ ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، ١٤٠٩ ق، مؤسّسة الرسالة، بيروت.
٨١. مجمع البحرين، الشيخ الطريحي، (١٠٨٥ ق)، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني، الطبعة الثانية، ١٤٠٨ ق، مكتب النشر الثقافة الإسلامية.
٨٢. مجمع الزوائد، الهيتمي، (٨٠٧ ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
٨٣. مختصر البصائر، الحسن بن سليمان الحلّي، (٨٣٠ ق)، تحقيق مشتاق المظفر.
٨٤. مختصر بصائر الدرجات، الحسن بن سليمان الحلّي، (القرن التاسع)، انتشارات الرسول المصطفى، قم بالأوفست عن طبعة منشورات المطبعة الحيدرية في النجف الأشرف.
٨٥. المزار، محمد بن المشهدي، (٦١٠)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، ١٤١٩ ق،

نشر القيوم، قم.

٨٦. المستدرک، الحاکم النيسابوري، (٤٠٥ق)، إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة.

٨٧. مستدرک الوسائل، الميرزا النوري، (١٣٢٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤٠٨ق، مؤسسه آل البيت، قم.

٨٨. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (٢٤١ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.

٨٩. مسند الشاميين، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، تحقيق حمدي عبد الحميد السلفي، الطبعة الثانية، ١٤١٧ق، مؤسسه الرسالة بيروت.

٩٠. مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، أبو الفضل علي الطبرسي (القرن السابع)، تحقيق مهدي هوشمند، الطبعة الأولى، ١٤١٨ق، دار الحديث، قم.

٩١. معجم أحاديث الإمام المهدي عليه السلام، علي الكوراني، الطبعة الأولى، ١٤١١ق، مؤسسه المعارف الإسلامية، قم.

٩٢. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٥ق، دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.

٩٣. معجم البلدان، ياقوت بن عبد الله الحموي، (٦٢٦ق)، الطبعة الأولى، ١٣٩٩، دار إحياء التراث العربي، بيروت.

٩٤. المعجم الصغير، سليمان بن أحمد الطبراني، (٣٦٠ق)، دار الكتب العلمية، بيروت.

٩٥. المعجم الكبير، الطبراني، (٣٦٠ق) تحقيق حمدي السلفي، دار إحياء التراث العربي، بيروت لبنان

٩٦. الملاحم والفتن، السيّد ابن طاووس، (٦٦٤ق)، الطبعة الأولى، ١٤١٦ق، مؤسسه

صاحب الأمر.

٩٧. كتاب من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، (٣٨١ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
٩٨. الهداية الكبرى، الحسين بن حمدان الخصبي، (٣٤٤ق)، الطبعة الرابعة، مؤسسة البلاغ للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
٩٩. ينابيع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي، (١٢٩٤ق)، تحقيق: علي جمال أشرف، الطبعة الأولى، دار الأسوة للطباعة والنشر.

سؤالات

مسابقه کتاب خوانی

۱. نماینده امام زمان علیه السلام در مکه چه کسی خواهد بود؟
الف. صیاح ب. سید حسنی ج. سید محمد
۲. این سخن از کیست؟ «بار خدایا! تو وعده دادی که بندگان خوبت را فرمانروای زمین گردانی».
الف. پیامبر ب. امام زمان علیه السلام ج. جبرئیل
۳. از زمان ظهور امام زمان علیه السلام تا حکومت جهانی مهدوی چند ماه طول می کشد؟
الف. هفت ماه ب. هشت ماه ج. چهارده ماه
۴. کدام آیه مناسب با وقتی است که امام زمان علیه السلام دست خود را برای بیعت باز می کند؟
الف. ید الله فوق ایدیهم ب. بسم الله الرحمن الرحیم ج. انّ الذین یبایعونک
انّما یبایعون الله
۵. کدام گزینه در مورد «بیت المعمور» صحیح است؟
الف. خانه خدا در آسمان هفتم ب. خانه خدا در آسمان چهارم
ج. محل صعود فرشتگان

۶. سیصد و سیزده یار اصلی امام زمان علیه السلام چه زمانی در کنار کعبه جمع می‌شوند؟

الف. نهم محرم ب. دهم محرم ج. ۲۵ ذی الحجه

۷. سفیانی قبل از فرستادن سپاه به مکه چه مناطقی را تصرف کرده است؟

الف. سوریه، اردن ب. سوریه، کوفه، مدینه

ج. فلسطین، سوریه، مدینه

۸. «بیدا» در چه مکانی واقع شده است؟

الف. نزدیک مکه ب. نزدیک مدینه ج. نزدیک کوفه

۹. لشکر سفیانی که در دل زمین فرو می‌رود چند سرباز دارد؟

الف. پنجاه هزار ب. هفتاد هزار ج. سیصد هزار

۱۰. پیراهن امام زمان علیه السلام در ابتدا پیراهن کدام پیامبر بوده است؟

الف. عیسی علیه السلام ب. ابراهیم علیه السلام ج. نوح علیه السلام

۱۱. کدام یک از بانوان در لشکر امام زمان علیه السلام حضور دارند؟

الف. سمیه، امّ ایمن ب. امّ ایمن، هاجر ج. فضّه، امّ سلمه

۱۲. بر روی شمشیر یاران امام چند کلمه رمزگونه نوشته شده است؟

الف. هفتاد کلمه ب. هزار کلمه ج. چهل کلمه

۱۳. علت رجوع مجدد لشکر امام زمان علیه السلام به مکه چیست؟

الف. شورش مردم مکه ب. کشته شدن سید محمد

ج. تشنگی لشکریان

۱۴. سید حسنی کدام یک از موارد زیر را از امام زمان علیه السلام طلب می‌کند؟

- الف . قرآن پیامبر . ب . ذوالفقار . ج . انگشتر پیامبر
- ۱۵ . چه کسی سفیانی را اسیر می‌کند و نزد امام زمان علیه السلام می‌آورد؟
- الف . شعیب بن صالح . ب . مقداد . ج . صیاح
- ۱۶ . امام زمان علیه السلام چه مکانی را به عنوان محل زندگی خود انتخاب می‌کند؟
- الف . مسجد کوفه . ب . مسجد سهله . ج . مسجد قبا
- ۱۷ . جمله «البيعة لله» در کجا نوشته شده است؟
- الف . روی پرچم امام زمان علیه السلام . ب . روی شمشیر یاران امام
- ج . روی پرده کعبه
- ۱۸ . شعار لشکریان امام زمان علیه السلام چیست؟
- الف . یا حسین! . ب . یا مهدی! . ج . یا لثارات الحسین!
- ۱۹ . سفیانی با چه تعداد نیرو به شهر کوفه حمله می‌کند؟
- الف . هفتاد هزار نفر . ب . صد و هفتاد هزار نفر . ج . چهل هزار نفر
- ۲۰ . یاران امام برای تحقق حکومت جهانی مهدوی با چند شهر یا کشور می‌جنگند؟
- الف . چهل . ب . سیزده . ج . پنجاه

پاسخنامه سؤالات کتاب «داستان ظہور»



الف	ب	ج	
			۱
			۲
			۳
			۴
			۵
			۶
			۷
			۸
			۹
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
			۱۵
			۱۶
			۱۷
			۱۸
			۱۹
			۲۰

نام خانوادگی نام پدر نام
شماره شناسنامه تلفن سال تولد
لطفاً پاسخ نامه را تا تاریخ به آدرس زیر، ارسال کنید:
آدرس: